نبی کریم ؛ تابع سنت و طریق قویم ؛ اعنی یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر
صولت جنگ دام اقباله و دولته خلف الصدق عرش آشیانی جنت مکانی وزیر الدوله امیر الملک
نواب محمد وزیر خان بهادر نصرت جنگ ابن غفران مآب جنت آیاب امیر الدوله وزیر الملک
نواب محمد امیر خان بهادر شمشیر جنگ بانی ریاست محمد آباد عرف ٹونک تغمدهما الله تعالی بغفرانه
العمیم وبفضله الجسیم مرتب نموده شد تا حقیقت اصلی و کیفیت کلی تعزیر بالمال از روی جواز و عدم جواز
آن بروئی قول و فعل آنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و رویه صحابه و خلفای راشدین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین واقوال ائمه مجتهدین رحمهم الله تعالی الی یوم الدین بر ضمیر منیر طالب
حق بوجه جدید جلوه انکشاف و بیدائی و تاب ظهور و هویدائی را فروزد اقول و بالله التوفیق باید
دانست که تعزیر بر وزن تصریف ماخوذ از عزر بفتح عین مهمله و سکون زای معجمه و رای مهمله در آخر
بمعنی رد و منع است و در عرف اهل شرع تادیب ست که کمتر از حد باشد و حد بفتح در لغت بمعنی
حائل میان دو چیز و نهایت و کناره چیزی ست و نزد فقها عقوبت مقدره و مقرره است که واجب
میشود حقا لله تعالی بر بنده تا بار دیگر گناه نکند ابن همام رحمه الله تعالی در فتح القدیر میگوید که
محاسن و خوبیهای حدود و تعزیرات زیاده از انست که در احاطه تقریر یا در حیز تحریر توان آورد
فقیه و غیر فقیه در معرفت و ادراک این معنی که مشروعیت و تقرر حدود و تعزیرات برای امتناع
و باز داشتن عباد از افعال ناسزا و کارهای موجبه فساد ست هر دو برابر اند چنانچه در زنا مثلا
تضییع و اهلاک ذریت و اشتباه نسب و در شرب خمر و غیره مسکرات زوال عقل و آبرو ریزی
و گرفتن اموال مردم سر زد میگردد و قبایح و ناسزائیهای این امور مکنون خواطر و نقش دلهای
خلایق است و از همین ست که در ملتی از ملل و در دینی از ادیان قتل نفس و گرفتن مال غیر و آبروریزی
احدی از مردمان جهان بناحق و زنا کردن و مانند اینها نقش جواز و اباحت نه پذیرفته پس
هرگاه که فساد و نکوهیدگی امور مذکوره حکم عموم و شمول پیدا کرده است حدود و تعزیرات که از ارتکاب
آنها مانع و باز دارنده خلایق اند بالخصوص از حقوق ابدی او تعالی شانه و تقدس توانند بود و

زیراکه بر دوام بودن آنها بالخصوص از حقوق او تعالی شانه نتیج نتائج شامله و مثمر ثمرات عامه
وکامله است و از همین حکمت پرده کشا و بهمین سر راه نما است که گفته اند مقصود از مشروعیت آنها
انزجار یا تطهیر العباد است و تحقیق آنست که بعضی مشائخ گفته اند که حدود و تعزیرات موانع
قبل الفعل و زواجر بعده اند یعنی علم بمشروعیت آنها باز میدارد انسان را از اقدام بر فعل قبیح و اجرای
آنها منع می نماید از عود کردنش بسوی آن و آنچه صاحب هدایه گفته که طهارت حد و تعزیر از جرم
بعد از ایقاع آن اقتضای آن میکند که در مشروعیت حدود و تعزیرات طهارت هم مقصود باشد
لیکن از آنها یعنی مقصود اصلی نیست بلکه تابع است مر اصل مقصود را که آن انزجار مردم است
پس این قول صاحب هدایه خلاف مذهب است زیراکه مذهب آنست که حد در سقوط اثم مؤثر
از وجود سبب خود هرگز عمل نمیکند بلکه حکمت مشروعیت حدود و تعزیرات بجز انزجار امری دیگر
نیست لیکن اینقدر هست که سقوط اثم و طهارت از گناه مذهب طائفه کثیره از اهل علم است
و استدلال کرده اند بقول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که در بخاری و غیره آمده و ان من اصاب
من هذه المعاصی شیئا فعوقب به فی الدنیا فهو کفارة له و من اصاب شیئا
فستره الله فهو الی الله ان شاء عفی عنه و ان شاء عاقبه و استدلال کرده اند اصحاب
ما بقوله تعالی که در باره قطاع الطریق نزول میمنت شمول فرموده لهم خزی فی الدنیا و لهم
فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا ای برای آنان خواری و رسوائی هست در دنیا و برای
آنان در آخرت عذابی ست عظیم مگر کسانیکه توبه کردند پس این آیه صاف دال ست بر اینکه برای
آنان عقوبت دنیوی و اخروی هر دو هست از عقوبت دنیوی عقوبت اخروی ساقط نمیگردد مگر
کسے که توبه کند البته درینصورت عقوبت اخروی ازو باجماع ساقط میگردد و نه دنیوی زیراکه
اجماع منعقد شده است بر اینکه توبه حد دنیوی را ساقط نمیگرداند پس واجب است حمل
کردن حدیث مذکور برین معنی که اگر در اثنای عقوبت توبه کند آن برای او کفاره است و ظاهر
تبیین است زیراکه متبادر آنست که هرگاه کسی را می زنند یا رجم کنند بسبب چشیدن عقوبت دیدن

تکلیف توبہ از وے پدید می آید پس تقیید حدیث بدین معنی لازم آمد جمعا بین الادلۃ و تقیید دلیل ظنی
ہنگام معارضہ با قطعی متعین و مقرر ست بخلاف عکس کذا قال ابن الہمام رحمہ اللہ تعالی و علی قاری
در مرقاۃ در وجہ جمع بین الحدیث و الآیہ می طراز د کہ الاحسن فی الجمع ان الحد مطہر لہ
بخصوص ذلک الفعل فان اللہ تعالی ارحم من ان یثنی علی عبادہ العقوبۃ و یؤیدہ
قول الصحابی طہرنی یا رسول اللہ کما ثبت فی الحدیث ثم انہ ان ضم معہ التوبۃ
نفعت وان اصر فیعذب بمقدارہ و یتفرع علیہ مالو تعدد منہ ما یوجب
الحد ثم حد فان تاب حین الحد کفر عنہ الجمیع والا کفر عنہ ما حد بہ وحدہ
والباقی تحت مشیئۃ اللہ تعالی و بہذا یحصل الجمع بین الآیۃ والحدیث و تبین
ان خلاف العلماء لفظی ای آسان آنست کہ در وجہ جمع گفتہ آید کہ حد مطہر و کفارہ ہست
از فعلی کہ بجہت آن بر وے حد جاری شدہ ہست بالخصوص زیرا کہ حق تعالی جلت نعماءہ رحیم تر ہست ازینکہ
بندگان خود را دوبارہ عذاب و عقوبت فرماید و مؤید ہمین ست قول صحابی کہ در پیشگاہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بعرض پرداخت کہ طہرنی یا رسول اللہ پس اگر آن توبہ منضم ساخت فبہا
و اگر بران اصرار داشت بہمان مقدار معذب خواہد شد و تفریع برین آنست کہ چون از کسے
موجبات حد متعدد پیدا آمد پس بر وے حد جاری کردہ شد اگر ہنگام حد تائب شد آن حد کفارہ جملہ موجبات
آن خواہد گردید ورنہ کفارہ فعلی کہ بجہت آن بر وے حد جاری شدہ ہست بالضرور خواہد شد و باقیماندہ
در تحت مشیئت ایزدی ست تعالی و تقدس پس ہمضمون پیدا می آید کہ اختلاف علما لفظی ہست
انتہی اکنون دانستنی ست کہ ہر گاہ درین مختصر پیش نظر و مقصود اصلی کشف الحال تعزیر ست و از ان
اہم توضیح و بیان قسمی خاص بنا بر علیہ تعرض بہ بیان و ذکر حد و نحو وہ و لطر از مقصود اصلی کہ کشف
الحال از تعزیر بالمال ستامی پردازد و بر صحیح باد کہ تعزیر بر دو نوع ست تعزیر بغیر المال و تعزیر
بالمال اما التعزیر بغیر المال پس ثابت ہست بقولہ تعالی و اللاتی تخافون نشوزہن فعظوہن
واہجروہن فی المضاجع واضربوہن فان اطعنکم فلا تبغوا علیہن سبیلا

زیرا که درین آیه امر زدن زوجات محض برای تهدید و تادیب است و معه زدن آنها مقرر نیست
و همین را تعزیر نامند و نیز ثابت است تعزیر به حدیث شریف چنانچه در فتح القدیر از محیط و در معجم
اوسط طبرانی از ابن عمر رضی الله تعالی عنه روایت کرده که فرمود علیه الصلوة والسلام لا ترفع
عصاك عن اهلك و نزد امام احمد رحمه الله تعالی بدین الفاظ است که لا ترفع عنهم عصاك
ادبا یعنی بر مدار عصای خود را از اهل خود برای ادب و بترسان ایشان را در راه حق تعالی
و تقدس یعنی فروگذاشت مکن تادیب و جمع کردن ایشان بر پرستش حق تعالی شانه بهر وجهیکه باشد.
و از باز داشتن شان از فساد غافل مباش پس کسیکه ادب پذیر بود و طاعت ورزد چه بر وام
محتاج بزدن نیست و نیز بخاری در ادب از ابن عباس مرفوعا آورده که علق سوطك حیث
یراه اهلك یعنی بیاویز تازیانه خود را جائیکه ببینند آنرا اهل تو انتهی و این حدیث را ابن همام رحمه
الله در فتح القدیر در فصل تعزیر از محیط هم نقل کرده و نیز در جامع صغیر گفته که ابونعیم از ابن عمر طبرانی
از ابن عباس مرفوعا روایت کرده که علقوا السوط حیث یراه اهل البیت ای بیاویزید
تازیانه را جائیکه ببینند آنرا اهل خانه و نیز در جامع صغیر از جابر رضی الله تعالی مرویست رحم الله عبدا
علق فی بیته سوطا یؤدب به اهله ای رحم کند خداوند تعالی مردی را که آویخت در خانه
خود تازیانه که ادب دهد بآن اهل خود را انتهی و نیز در تخریج هدایه است که بخاری و مسلم از ابی برده
ابن دینار انصاری اخراج کرده اند که انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
لا یجلد احد فوق عشرة اسواط الا فی حد من حدود الله انتهی و ابو داود این حدیث
نیز روایت کرده است ای هر آئینه شنید او نبی صلی الله علیه وسلم را که میفرمود که جلد زده نشود و جلد
نزند احدی زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود الله تعالی در منتقی الاخبار در تحت حدیث مذکور
گفته رواه الجماعة الا النسائی و هم اخراج کرده است بخاری از عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله
که شنید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که میفرمود لا عقوبة فوق عشرة اسواط الا فی حد
من حدود الله میفرمود نیست عقوبت زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود الله تعالی نیز طبرانی

در معجم اوسط از ابی هریره رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تعزیر فوق عشرة اسواط تخریج هدایه نیست تعزیر زیاده بر ده سوط و هم ابو داؤد از ابی هریره
رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود نبی صلی الله علیه وسلم اذا ضرب احدکم فلیتق الوجه
انتهی و قتیکه بزند یکی شما پس باید که بپرهیزد از زدن چهره و نیز ترمذی از ابن عباس رضی الله تعالی
عنه اخراج کرده که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم اذا قال الرجل للرجل یا یهودی فاضربوه
عشرین و اذا قال یا مخنث فاضربوه عشرین و من وقع علی ذات محرم فاقتلوه
هرگاه که بگوید مردی مر مردی را ای یهودی پس بزنید آنرا بیست دره و هرگاه که بگوید ای
مخنث پس بزنید آنرا بیست دره و کسی که واقع شود بر زنی ذات محرم خود پس بکشید آنرا کذا فی
المشکوة و نیز در فتح القدیر گفته انه علیه السلام عزر رجلا قال لغیره یا مخنث و هم در منتقی الاخبار و نیل
الاوطار شوکانی گفته و عن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و آله
وسلم حبس رجلا فی تهمة ثم خلی عنه رواه الخمسة الا ابن ماجة ای هرآئینه نبی
صلی الله علیه و آله وسلم قید فرمود مردی را در تهمتی پس رها کرد آنرا از ان و نیز در فتح القدیر و فتح
الرحمن شرح مواهب الرحمن برای ثبوت تعزیر بسنت آورده اند که در باره صبیان وارد
فاضربوهم علی ترکها بعشر ای پس بزنید صبیان را بر ترک کردن نماز در ده سالگی و نیز
در نیل الاوطار شوکانی ست عن هرماس بن حبیب عن ابیه عن جده قال اتیت النبی
صلی الله علیه و آله وسلم بغریم لی فقال لی الزمه ثم قال یا اخا بنی تمیم ما ترید
ان تفعل باسیرك مرویست از هرماس بن حبیب و او از پدر خود روایت کرده و پدر او از جد او
که گفت آوردم نبی صلی الله علیه و آله وسلم را قرضداری که برای من بود پس فرمود مرا لازم بگیر اینرا
یعنی مگذار این را پستر فرمود ای برادر بنی تمیم چه اراده داری که بکنی با قیدی خود و این حدیث را ابن ماجه
هم اخراج کرده است و نیز شوکانی در نیل الاوطار از بحر الرائق آورده که ندب اتخاذ السجن للتادیب
واستیفاء للحقوق لفعل علی و عمر و عثمان و کذلك الدرة والسوط لفعل عمر و عثمان رضی الله

تعالی عنهما انتهی یعنی مندوب ست ساختن قید خانه برای تادیب مردم و رسانیدن حقوق
آنها برای فعل علی و عمر و عثمان و همچنین مندوب است ساختن دره و تازیانه برای فعل عمر و عثمان
رضی الله تعالی عنهم و نیز در فتح الرحمن بروایت بیهقی و محمد ابن حسن و در تخریج هدایه بروایت ابن تا
و دیبره و از نعمان ابن بشیر و بروایت محمد ابن حسین در کتاب الآثار از ضحاک ابن مزاحم اخراج کرده
که گفت فرمود نبی صلی الله علیه و آله وسلم من بلغ حدا فی غیر حد فهو من المعتدین ای اگر
کسی که برسد حدی را در غیر حد پس آنکس از تجاوز کنندگان است از حدود خداوند تعالی ای کسی که
مستحق حد نیست و سزاوار تعزیر است و در تعزیر کردن او را چندان بزند که بمقدار حد رسد آنکس از
تجاوز کنندگان و ظالمان است انتهی و نیز تعزیر ثابت است باجماع صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین
و اما دلیل عقلی برای ثبوت تعزیر پس بیانش چنانست که زجر کردن و منع از افعال سیئه برای آنها
واجب شد که تا از ارتکاب فواحش و اختیار قبایح و معاصی رفته رفته ملکه نگردد و کار بسوی اقبح و افحش
نکشد فتح القدیر در شمنی گفته که ابوحنیفه رحمه الله در تعیین اکثر مرتبه تعزیر ادنی حد را اعتبار میکنند و آن حد
عبد است و اقل آن چهل دره است زیرا که حد مطلق آن را شامل است پس اکثر تعزیر سی و نه دره و ابو یوسف
حد احرار را معتبر میدارد زیرا که احرار اصول اند و اقل حد آنها هشتاد دره است پس کم کرده شود از آن
در تعزیر سوطی و در روایتی پنج سوط و در روایتی دیگر و امام مالک میگوید که اکثر تعزیر را حدی نیست پس امام را
میرسد که بهنگام مصلحت و صوابدید خود تعزیر را بر حد بیفزاید و اقل درجه تعزیر سه سوط است همچنین ذکر کرده است
قدوری زیرا که در کمتر از سه زجر واقع نمیشود و در هدایه گفته ادنی تعزیر برای امام ست بهر قدر که داند که
منزجر گردد و بر و جاری کند زیرا که اثر زجر بسبب اختلاف طبائع مردم است و طبائع مردم مختلف واقع
شده اند بعضی باشاره منزجر میشوند و بعضی بضرب و حبس هم نمیشوند کما سیاتی و در فوائد شرح کنز گفته
که میباشد تعزیر بضرب و بحبس و بسیر دو با هم و نیز بقتل وقتیکه به بیند منکوحه یا محرمه خود را با مرد اجنبی
زنا کنند انتهی در فتح القدیر از تمرتاشی بدین تفصیل آورده که تعزیر یکه واجب شود حقا لله تعالی
اجرای آن نیابة از حق تعالی هر احدی را میرسد و سوال کرده شد ابو جعفر هندوانی از کسی که رایت

حربی را از زنا کنند و باز دہند و آیا قتلش حلال است یا نہ گفت اگر میداند که باودن السلاح از ضرب و صیاح منزجر خواہد گشت و از زنا باز خواہد ماند او را قتل نکند و اگر داند که بدون قتل منزجر نخواہد گشت قتلش حلال ست و اگر زن تابعداری او کند قتل زن نیز حلال ست و این تخصیص ست برین که این قسم تعزیر را ہر کس مالک میتواند شد چنانچه منتقی تصریح بدین نموده زیرا که این از قبیل ازالہ منکر است و شارع ہر کس را ولایت این امر عطا فرموده ہست چنانچه فرموده من رای منکم منکرا فلیغیرہ بیدہ فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلك اضعف الایمان رواہ مسلم بخلاف حدود که ولایت آنہا بجز ولاۃ دیگر برا میسر نه و بخلاف تعزیریکه واجب شود حقا للعبد مانند قذف وغیرہ که آنہا موقوف بر دعوی اند اقامتش بجز حاکم دیگری را جائز نیست مگر آنکه فریقین برضای خود کسی را حکم گردانند انتہی میگویم که این قول فقہا بظاہر مخالف حدیث ابی ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ ہست که مسلم آنرا روایت کرده که سعد ابن عبادہ بخدمت نبی صلی اللہ علیه وسلم عرض کرد که لو وجدت مع اهلی رجلا لم امسه حتی اتی باربعة شهداء قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم قال کلا والذی بعثك بالحق ان کنت لاعاجله بالسیف قبل ذلك قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسمعوا الی ما یقول سیدکم انه لغیور وانا اغیر منه والله اغیر منی ای اگر بیابم با اہل خود مردی را مس نکنم او را تا که بیارم چہار گواہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم آری مساس مکن آنرا تا آنکه بیاری چہار گواہ چنانکه در ثبوت زنا معتبر ہست گفت سعد نه چنین ست و نمیکنم این چنین قسم بخدائی که فرستاد ترا بحق ہر آئینه ہستم که البته شتاب میکنم او را عذاب بشمشیر پیشتر از آوردن گواہان فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم بشنوید و گوش کنید بسوی سخنی که میگوید سردار شما ہر آئینه او غیرت مند ہست و من غیرت مندتر ہستم از وی و خداوند تعالی غیرت ناکتر ست از من شیخ عبد الحق محدث دہلوی میگوید که این گفتن سعد از روی غیرت قول آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم را و مخالفت امر وی نی بلکه معنی این خبر دادن ہست از حال نفس خود و بیان حال من اینست و غیرت و غضب من درین مقام باین مرتبه ست چه کار کنم حکم شرع ہمین ہست که فرمودید

ومقصود آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قوله اسمعوا الی سید کم نه مدح این صفت است و
اشاره بآنکه غیرت از صفات کرام و عادات سادات است اگرچه حکم شرع درینجا دیگرست و درین
اعتبار سعد بیشست از سعد و درین قول از وی نه آنکه این تقریر یا اثبات اوست همچنین است در مرقات
و ممکن است که در وجه توفیق گفته آید که حدیث مذکور محمول است برمعنی که ممانعت او علیه السلام
از قتل کسی است که از عبارا زو متوقع و مظنون باشد و فتوای فقها بقتل کسی که از عبارا زو مظنون
نباشد والله اعلم بالصواب و در در مختار گفته و یعزر بکل مرتکب کبیرة و موذی مسلم بغیر
حق بقول او فعل ولو بغمز العین انتهی و در شمنی میگوید که از ابی یوسف مرویست که بیشی و کمی
تعزیر وابسته بیشی و کمی جرم است انتهی و در شرح ملا عصام بر مختصر وقایه گفته که آنچه گفته اند که اقل
تعزیر سه دره اند این وهمی است که در روزنند و گر نمی باشد تعزیر گاهی بحبس و گاهی بلطمه و گاهی بگوشمال
و گاهی بدرشتی کلام و گاهی بنگاه ترش روی و در حواشی شیخ الاسلام است که گاهی بسوختن خانه خمار
و بدر کردن از بلده و بقتل برای سیاست در حق امام مبتدعین مثلا انتهی و نیز همچنین است در برجندی
شرح مختصر وقایه و چلپی در اول کتاب الحدود نوشته که تقادیر تعزیر در کتاب و سنت نیست بلکه
آن مفوض برای امام و قاضی است انتهی و تمرتاشی از سرخسی آورده که در تعزیر چیزی مقدر و مقرر نیست
بلکه تعزیر مفوض برای قاضی و امام است زیرا که مقصود از آن زجر و توبیخ است و احوال مردم درینباب
امر مختلف می باشد زیرا که بعض از آنها بنصیحت منزجر میشوند و در بعضی حاجت بطپانچه می افتد و در
بعضی بزد و کوب و در بعضی بحبس و قید در شافی می آرد که تعزیر مرتبه ها دارد و تعزیر اشرف الاشراف
که آن علما و علویه اند باعلام بود چنانچه قاضی بآنکس گوید که مرا خبر رسیده است که تو چنین و چنین کار
کردی یا میکنی پس آنکس بهمین قدر منزجر میگردد و از آن کار باز می ماند و تعزیر بعض شرفا باعلام و بردن
بسوی باب قاضی و خصومت کردن در آن امر و تعزیر اوساط که مردم بازاری اند بجر و حبس و تعزیر
خسیسان و رذیلان بامور مذکوره و بضرب می بود و در بحر الرائق و فتح القدیر است تعزیر در آنچه مشروع است
نزد حنفیه واجب است وقتیکه بیند آنرا امام و همین گفته است مالک و احمد و شافعی رحمه الله میگوید

فائدہ بیان اختلاف در تعزیر بالمال

که واجب نیست و دلیل حنفیه آنست که تعزیر زاجر شرع ست پس واجب باشد مانند حد مثمی

قسم دوم تعزیر بالمال ست پس علما را درین اختلاف ست بعض میگویند که تعزیر بالمال جایز

نیست و بعضی گویند جایز ست در فتح القدیر ست که تعزیر بالمال نزد ابی حنیفه و محمد و باقی ائمه

جائز نیست و از ابی یوسف رحمه الله تعالی مرویست که سلطان را تعزیر باخذ مال جایز ست انتهی

و در برهان شرح مواهب الرحمن میگوید و عن ابی یوسف ان التعزیر باخذ المال

یجوز للسلطان و همچنین ست در در المختار وغیره در رد المحتار حاشیه در المختار میگوید که همچنین

است در معراج و ظاهرش آنست که این روایت ضعیفه است از ابی یوسف در شرنبلالیه گفته که

لایفتی بهذا لما فیه من تسلیط الظلمة علی اخذ مال الناس فیاکلونه همچنین ست

در شرح وهبانیه از ابن وهبان انتهی و در فتح القدیر از خلاصه ذکر کرده که سمعت من ثقة

ان التعزیر باخذ المال ان رای القاضی ذلك او الوالی جاز انتهی در بحر میگوید که ذکر

نکرده است محمد تعزیر را باخذ مال و اگر ببیند قاضی یا والی تعزیر را باخذ مال پس آن جایز ست و از

همین ست که کسی که حاضر بجماعت نشود او را تعزیر کردن باخذ مال جایز ست و معنی تعزیر بالمال بر قول

مجوزانش آنست که بستاند چیزی از مال و باز دارد از و تا منزجر و تائب گردد و از آن کار منکر باز ماند

پس آن مال را باو واپس دهد نه انکه حاکم آن مال را برای خود یا برای بیت المال بستاند چنانکه

ظالمان توهم کرده اند زیرا که برای هیچکس گرفتن مال مسلمان بلا وجه شرعی جایز نیست در مجتبی

کیفیت اخذ مال را ذکر نکرده لیکن من چنان میدانم که مالش گرفته بحفاظت خود محفوظ دارد چون

از توبه کردنش مایوس گردد آنگاه جائیکه مناسب داند آن مال را صرف کند و در شرح آثار ست

که تعزیر بالمال در ابتدا اسلام جایز بود پس منسوخ شد حاصل آنکه مذهب عدم تعزیر بالمال ست

انتهی و در نهایه جزری و فتح الودود حاشیه ابوداود ست که امام شافعی رح میگوید که عقوبة باخذ مال

در صدر اسلام بود پس منسوخ شد انتهی لیکن آنچه برین وارد ست از نیل الاوطار نقل کرده خواهد شد

و برهمین مبنی ست اختلاف محدثین و فقها در عقوبة بالمال کردن غلول کننده و تفصیل این اجمال

فائدہ اختلاف محدثین وفقہا در عقوبۃ بالمال غلول کنندہ

اگرچه علما را بعد اتفاق بر لزوم عقوبت نفس غلول کننده در عقوبت بالمال کردنش اختلاف ست که آیا
متاع غلول کننده در غنیمت سوخته شود یا نه بعضی از ایشان مانند حسن بصری و امام احمد و اسحاق
نظر بظاهر حدیث در ترجمه احراق چنانچه خواهد آمد گفته اند که سوخته شود متاع غلول کننده سوای حیوان
و مصحف و آنچه خیانت کرده است آنرا زیرا که مالی که بخیانت گرفته است حق غازیان است آن بهنا
داده شود و اگر ہلاک کند تاوان قیمت آن برو لازم شود و تابع اند ایشانرا جماعتی از علما و اوزاعی
گفته که سرج و اکاف او ہم سوخته شود نه دابه و نفقه و سلاح او و ثیابیکه پوشیده باشد و بعضی
میگویند که متاعش نسوزند لیکن برین بدکاری او را تعزیر کنند بهمین رفته است مالک و شافعی
و اصحاب ابو حنیفه و حمل کرده اند حدیث احراق را بر زجر و توبیخ نه ایجاب و اکثری میگویند که بر غلول کننده
عقوبت جانی باید کرد نه مالی کذا فی حاشیه سید بر مشکات و مرقات و نیل الاوطار و فتح الباری
و در رحمة الامة فی اختلاف الائمة میگوید که اتفاق کرده اند برین که غلول کننده را قبل از جمع کردن
مال غنیمت و قسمت او در ان مال حقی بود دستش قطع نکنند و اختلاف کرده اند درین که اگر او را در ان
مال حقی نباشد آیا متاع او سوخته شود یا نه و از سہم محروم کرده شود یا نه امام احمد میگوید سوخته شود
متاع او که با وست سوای مصحف و حیوان و سوای آنچه پناه است برای قتال مانند سلاح در دو روایتے
و در محروم کردن او از سہم دو روایت اند انتہی علی قاری در مرقات میگوید که ظاہر آنست
که حکم نمودن بعضی علما باحراق متاع غلول کننده در حق کسی است که مال غلول کرده را پیش امام
یا نایب آن بیارد و تائب شود و گفتگوی در احراق و عدم آن در بارۂ کسی است که مال غلول
نزدش یافته شود و خود بخود پیش امام نیارد انتهی و ابن قیم رحمه الله تعالی در زاد المعاد فی ہدی
خیر العباد رقم کرده که امر صلی الله علیه وسلم بتحریق متاع الغال و ضربه و حرقه الخلیفتان الراشدان
بعده صلی الله علیه وسلم فقیل ہذا منسوخ لسائر الاحادیث التی ذکرت فانه لم یجئ التحریق فی شیء
منها وقیل ہو الصواب لان ہذا من باب التعزیر والعقوبات الراجعة الی اجتہاد الائمة بحسب
المصلحة فانه حرق و ترک و کذلک خلفاؤه من بعده ونظیر ہذا قتل شارب الخمر فی الثالثة والرابعة

فلیس بحد فلا منسوخ وانما ہو تقریر یتعلق باجتہاد الائمۃ آمر فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم
بسوختن متاع غلول کنندہ وزدن آن وسوختہ اند آنرا ہر دو خلیفہ راشدین یعنی شیخین
بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفتہ شدہ ہست کہ این منسوخ است برای ورود احادیثی
کہ ذکر کردہ شدہ اند زیرا کہ نیامدہ ہست تحریق در چیزی از آنہا و بعضی گفتہ اند کہ صواب این ست
زیرا کہ این از قبیل تعزیر و عقوبات ست کہ راجع اند بسوی اجتہاد و صوابدید امام بحسب مصلحت وقت
پس ہر آئینہ سوختہ و گذاشتہ است آنحضرت و ہمچنین کردہ اند خلفاء او بعد از آنحضرت و نظیر این ا نیست
کہ گفتہ شدہ کہ خمر خوار در مرتبہ سوم و چہارم پس حد زدہ نشود پس منسوخ نباشد بجز این نیست کہ
آن تعزیر و قرار داد امریست کہ متعلق ست باجتہاد امام وقت انتہی و مجد الدین فیروزآبادی
رحمۃ اللہ تعالی در سفر السعادت میگوید وکان یشدد فی امر الغلول والخیانۃ تشدیدا عظیما ویقول
ہو نار وعار وشنار علی اہلہ الی یوم القیمۃ ونعل شخص قام باحراق ما اختانہ وکذلک فعل ابو بکر
وعمر وہذا من باب التعزیر بالمال ودر فارسی سفر السعادت در ترجمہ این عبارت نوشتہ ہست
غلول وخیانت از غنیمت تاکید وتشدید عظیم می فرمود ومیگفت کہ آن آتش وعار و قباحت ست
بر اہل آن تا روز قیامت وکسی کہ غلول کردہ بود فرمود کہ کالاہای ویرا باتش بسوزند وابو بکر وعمر
ہمچنین کردند واین از باب تعزیر مالی ست انتہی ودر در مختار در باب کفالہ از طرسوسی ذکر کردہ
کہ سلطان را مصادرہ کردن بر ارباب اموال جائز نیست مگر بر عاملان بیت المال واستدلال
کردہ ہست بانیکہ مصادرہ کرد عمر رضی اللہ تعالی عنہ بر ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ وقتیکہ عامل کرد او را
بر بحرین بعد از ان معزول ساخت وگرفت از و دوازدہ ہزار انتہی کما سیاتی انشاء اللہ
تعالی در رد المحتار حاشیہ در مختار در تحت قول مذکور میگوید کہ مراد مصنف از عاملان
بیت المال کسانی اند کہ بران مقرر باشند وخیانت کنند در اموال بیت المال وہمین حکم
است برای کاتبان ومنشیان از اہل وقف وغیرہ وقتیکہ توسیع کنند در اموال وتعمیر مکانات زیرا کہ
این دلیل خیانت ایشان ست وملحق اند بآنان کاتبان ودبیران اوقاف ومانند آن وقتیکہ

توسع کنند در اموال وظاہر شود از ایشان امور بازی و تعمیر مکانات عالیہ پس گرفتن مال و معزول کردن آنان جایز ست پس اگر خیانت آنان در وقت معین شناختہ شود آن مال را در ان داخل باید کرد ورنہ در بیت المال باید نہاد بعد ازین تقریر در رد المحتار و طحطاوی از سید حموی نقل میکند کہ روایۃ مصادرہ کردن از قبیل ست کہ این را دانستہ شود لیکن مخفی باید داشت و باین فتوی نباید داد زیراکہ بدین فتوی دادن ذریعہ امر ناجایز خواہد شد برای حکام زمان ما و بر مردمان مصادرہ خواہند کرد و بسوی اوقاف و بیت المال رد نخواہند کرد بلکہ آن مال در کارہاے نالایق صرف خواہند نمود انتہی بعد از نقل این قول سید حموی صاحب رد المحتار و طحطاوی میگویند و الفاضل لذلک عمرو ابن عمر پس پوشیدہ و نگفتہ باید داشت انتہے خلاصۃ المرام آنکہ از ماسبق واضح است کہ علما را بعد اتفاق بر مشروعیۃ تعزیر بغیر المال در جواز و عدم جواز تعزیر بالمال اختلاف است بعضی میگویند کہ تعزیر بالمال جایز نیست و بعضی گویند جایز است و درین مختصر متمسکات فریقین نگاشتہ میشود تا نقاب از چہرۂ مقصود بر خیزد و راجح از مرجوح و ضعیف از قوی بر طالب حق ہویدا و منکشف گردد اقول باللہ التوفیق و منہ تعیین تحریر فریق باید دانست کہ کسانیکہ تعزیر بالمال را جایز نمیدارند متمسکات اوشان یکے آنست کہ فرمود حق تعالے ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارۃ دوم قولہ تعالے ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بہا الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون سوم آنکہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حجۃ الوداع کہ انما دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام چہارم آنکہ فرمود علیہ الصلوۃ والسلام لا یحل مال امرء مسلم الا بطیبۃ من نفسہ نیل الاوطار و بحر الرائق واما کسانیکہ تعزیر بالمال را جایز میدارند پس از استدلالات آنان اولا آنکہ ابو داؤد و نسائی و احمد از بہز بن حکیم روایۃ کردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی کل سائمۃ ابل فی اربعین بنت لبون لا یفرق ابل عن حسابہا من اعطاہا موتجرا فلہ اجرہا ومن منعہا فانا اخذوہا

[margin notes illegible]

وشطر ماله عزمة من عزمات ربنا عز وجل لیس لآل محمد منها شیء ای در
هر چرنده شتران در چهل بنت لبون ست یعنی از سر چهل شتر که چرنده در چراگاه بوند و برای بار
برداری نباشند بنت لبون گرفته شود و جدا کرده نشود اشتری از حساب آنها یعنی جدا نکند
یکی از شتران ملک خود را از ملک صاحب خود هر کسیکه ازان هر دو بدهد آنرا در حالیکه طلبکار
اجر ست پس برای اوست اجر آن و کسیکه منع نماید و باز ماند از دادن زکوة پس هر آئینه ما گیرنده ایم
آنرا و نصف مال او را از روی عقوبة از عقوبات الله عز وجل نیست برای آل محمد ازان چیزی
و دانستنی ست که در لفظ انا آخذوها وشطر ماله محدثین را مقال ست حربی میگوید که راوی
در روایة لفظ وشطر ماله که بفتح شین معجمه و سکون طار مهمله روایة کرده غلط کرده ست بلکه صحیح
شطر ماله بضم شین قرشت و تشدید طار مهمله مکسوره و فتح رای مهمله ست بنا بر صیغه ماضی مجهول یعنی
گردانیده شود مال او دو نیم و بصدقه گیرنده اختیار روا داده شود تا نیمه بهتر را بستاند برای عقوبة
کردنش بر منع زکوة لیکن آنچه بر و لازم نیست از و گرفته شود و در زکوة و خطابی در باره این
قول حربی میگوید که من این تقریر را نمی شناسم که چه معنی دارد و بعضی گفته اند که معنیش چنین ست
که حق زکوة از و گذاشته نشود بلکه تمام و کمال گرفته شود و اگر چه شطری از مال او تلف شود چنانچه
مثلا مردی را هزار گوسفند بود ند و همه تلف شدند و بست گوسفند باقی ماند در زکوة هزار گوسفند
ده گوسفند از و بگیرند که نیمه گوسفندهای باقی مانده ست و این هم بعید ست زیرا که لفظ حدیث انا
آخذوها وشطر ماله وارد ست و نفرموده ست انا آخذو شطر ماله و در فتح الودود حاشیه ابو داود
میگوید که ثبوت عقوبة بالمال در احادیث و اخبار بسیار وارد اند و امام احمد بن حنبل هم برین
عمل نموده و مذهب عامه فقها آنست که بر تلف کننده زیاده از مثل یا از قیمت واجب نیست انتهی
منهایه و فتح الودود و شوکانی در نیل الاوطار میگوید که در قوله فانا آخذوها وشطر ماله استدلال ست
برینکه امام را میرسد که زکوة را قهرا و جبرا بستاند اگر چه صاحب مال بدان راضی نباشد و برینکه ولایة
قبض زکوة بسوی امام ست و همین گفته ست امام مالک و ابو حنیفه و اصحاب او و قوله شطر ماله

ای اجنبی مال او را استدلال کرده شده است باین قول بر جواز عقوبة بالمال که امام را عقوبة
باخذ مال جایز است و همین رفته است شافعی در قول قدیم و همین حدیث استدلال کرده لیکن
ازین قول رجوع کرده و گفته که عقوبة باخذ مال در صدر اسلام بود پس منسوخ شد و همچنین گفته اند
اکثر شافعیه و بیهقی در تلخیص میگوید که نوادی این قول شافعی را تعقب کرده و گفته کسی که دعوی
میکند که عقوبة باخذ مال در ابتدا اسلام بود دعویش بثبوت نه پیوسته و نه معروف شده
و دعوی نسخ با جهل تاریخ مقبول نیست و حال آنکه طحاوی و غزالی بر نسخ عقوبة بالمال اجماع نقل
کرده اند و صاحب منور النهار از نوادی ذکر کرده که او یعنی نوادی هم مانند طحاوی و غزالی
بر نسخ عقوبة بالمال اجماع نقل کرده و این مخالف آنست که ما از و بالا نقل کرده ایم که دعوی نسخ
بثبوت نه پیوسته پس این مقام نظر و تامل است و شافعی زعم کرده که ناسخش حدیث ناقه براء رضی الله
عنه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باره ناقه براء رضی الله عنه حکم کرده بضمان آنچه که نقصان
کرده بود و منقول نشده است که دران قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تاوان مضاعف کرده
باشد چنانچه امام مالک و ابو داود و ابن ماجه از حرام بن سعد بن محیصه روایت کرده اند که ان
ناقة للبراء بن عازب دخلت حائطا فافسدت فقضى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان على اهل الحوائط حفظها بالنهار وان ما افسدت المواشي بالليل
ضامن على اهلها شوکانی در نیل الاوطار گفته که ترک او علیه الصلوة والسلام اخذ بالمال را
درین قضیه مستلزم ترک مطلق نیست و بر عدم جواز عقوبة بالمال و نسخ آن حجت نمی تواند شد بهر آئینه
رفته است بسوی معاقبة بالمال امام یحیی و هدویه گفته اند که نمیدانیم در جواز عقوبة باخذ مال
خلافی در اهل بیت انتهی باید دانست که این حدیث بهز بن حکیم را حاکم و بیهقی هم اخراج کرده اند
و یحیی ابن معین گفته که این حدیث صحیح است وقتیکه باشد از غیر بهز و اختلاف کرده اند در بهز
بخاری میگوید که او مختلف فیه است و ابو حاتم میگوید که باو حجت گرفته نشود و از شافعی رضی الله
تعالی مرویست که حدیث بهز حجت نیست و این حدیث را اهل علم ثابت نمیدانند و امام احمد

ازان منع کرده پس از و باز مانید و بترسید از خداوند تعالی در اطاعت پیغمبر
و نیز خداوند تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله پس
فرمان برداری رسول عین فرمانبرداری خداوند تعالی است پس این هر دو
کریمه نیز بالاجمال از دلائل اثبات اشاره اند انتهی کلام علی قاری پس حجت
برپا کردن بر عدم اشاره سبابه گویا مقابله بنصوص است و مومن من حیث که
مومن است مقابله بنصوص او را ممکن نیست خلاصه آنکه استدلال کردن بر عدم
ثبوت اشاره بمنزله نسج عنکبوت است وهو کما تری کما قال تعالی ان اوهن
البیوت لبیت العنکبوت **فصل دوم** در بیان آن روایات فقهیه
که دلالت میکنند بر ثبوت اشارت در منیة المصلی آورده که اشارت کند بسبابه
وقتیکه بخواندن شهادتین برسد و در واقعات آورده اشاره نکند و الاول هو المختار
پس اگر اشاره کند بانگشت عقد کند خنصر و بنصر را و حلقه کند انگشت میانه را
بانگشت نر انتهی و در تکمیل شرح منیه آورده که همین صحیح است زیرا که امام محمد
در کتاب محیط از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حدیث روایت نموده که آنحضرت
علیه السلام اشاره میکرد بانگشت خود پس فعل میکنیم آنچه فعل کرده است
نبی علیه السلام و صنع میکنیم آنچه صنع کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و این است قول من و قول امام ابیحنیفه رض انتهی و همچنین مرویست از امام
ابی یوسف و در امالی و زاهدی گفته چون که متفق شدند روایات از جمیع اصحاب ما
بر سنت بودن اشاره و همچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شد در آن ورود اخبار
و آثار پس عمل کردن بران اولی است و همچنین از فقیه ابو جعفر هندوانی
حکایت کرده شده است انتهی ملخصا و در حلبیه استملی آورده که شافعیه رفع میکنند
انگشت را وقت رسیدن بهمزه الا الله و قصد میکنند ازان توحید را اخلاص را

بوقت کلمهٔ اثبات و درین امر حدیث از آنحضرت علیه السلام روایت میکنند
که بود آنحضرت که اشاره می کرد بآن برای توحید ذکر کرده است این را بیهقی
و شمس الائمه حلوانی گفته قائم کند انگشت خود را وقت خواندن لا اله و بنهد
بوقت الا الله تا که استادن مانند نفی و نهادن مانند اثبات گردد و من میگویم
که این حسن است **و جواب** از حدیث مذکور این است که در سند او مرد مجهول است
علاوه این که حدیث بر ما ذکره الشافعیه دلالت نمیکند بلکه حدیث دال است بر آنچه
که حلوانی ذکر نموده زیرا که توحید مرکب است از نفی و اثبات پس رفعش اشارت
است بیک جانب توحید که عبارت از نفی الوهیت است از غیر الله و وضعش اشارت
بجانب دیگر که اثبات الوهیت است مر خدای عز و جل را تنها و راپس واقع
می شود بآن اشارت بسوی مجموع توحید بخلاف قول شافعیه که در و اشارت است
بشق دوم از ان پس نهادن سبابه از فائده و منفعت خالی خواهد شد با وجودیکه
این خلاف ظاهر است زیرا که معروف و متعارف در دلالت بطریق اشاره آنست
که برداشتن انگشت دال بر نفی و نهادن او دال بر اثبات است و بعض شافعیه
گفته مسنون است که سبابه را در حالت اشاره کردن منحنی گردانند و درین مالک
بن نمیر روایت میکند که قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد
حناها شیئا اخرجه ابو داود ترجمه این بالا نوشته شد و لکن این حدیث
مصرح نیست بر مطلوب شان احتمال است که دیدن او مر سبابه آنحضرت علیه السلام
در حالت اماله برای نهادن او باشد بعد از برداشتن آن بلکه ظاهر همین است انتهی
ملخصا و در صغیری بعد ازین قول صاحب منیة المصلی که بنهد هر دو دست خود را
بر هر دو ران خود و گشاده دارد انگشتان خود را آورده که این نزد یاران ما یعنی حنفیه است

وزد شافعیہ بسط کند انگشتان دست چپ را و قبض کند انگشتان دست راست را
غیر از انگشت مسبحہ آیا اشارہ کند بمسبحہ وقت خواندن شہادتین پایہ شارحین ہدایہ تصحیح
کردہ اند کہ اشارہ کند کذا فی الملتقط و غیرہ و صفت اشارت آنست کہ حلقہ کند نزد شہادت
انگشت نر و میانہ را از دست راست و قبض کند خنصر و بنصر را و اشارہ کند بمسبحہ
و عقد پنجاہ و سہ را باین طریق کہ قبض کند انگشت میانہ و بنصر و خنصر را و بنہد سر انگشت
بزرا بر طرف مفصل اوسط انگشت میانہ و بالا کند انگشت سبابہ نزد یک نفی و بنہد او را
نزد اثبات و مکروہ ہست اشارہ کردن بہر دو مسبحہ انتہی صغیری و کذا فی المستملی
لما روی الترمذی والنسائی عن ابی ہریرۃ ان رجلا کان یدعو باصبعیہ فقال رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم احد احد انتہی کلامہ و ہمچنین در زیلعی شرح الکنز کیفیت
مذکورہ اشارہ را از امام محمد و امام ابو یوسف و امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہم نقل نمودہ
و ہمچنین در عینی صورت تحلیق بیان نمودہ و عینی از تحفہ نقل کردہ کہ اشارت اصح
اقوال مستحب ہست و در بحر الرائق از فتح القدیر نقل کردہ کہ اشارہ نکردن مخالف روایت
و درایت ست و از مجتبی نقل نمودہ کہ روایات ہمہ اصحاب ما متفق اند بر سنیت بودن
اشارہ و ہمچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شدند آثار و اخبار در این امر پس عمل کردن
باشارہ اولی ست و ہمچنین علماء کثیر قائل اند بسنت بودن اشارہ و منقول
بودن آن از ائمہ ثلثہ و بکیفیت مذکورہ مثل صاحب جامع الرموز و برجندی
و ابو المکارم و شمنی و ملا الیاس شارح مختصر الوقایہ و شارح وقایۃ الروایات و صاحب
مجمع الانہر شرح ملتقی الابحر و ابن الہمام صاحب فتح القدیر و مختارات النوازل و
شرح النقایہ و در کفایہ مذکور ست کہ امام محمد رح در غیر روایت اصول گفتہ
حدثنا عن النبی صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم فی الاشارۃ باز گفتہ کہ این قول
من و قول امام ابو حنیفہ رح ست و از فقیہ ابی جعفر حکایت ہست کہ گفت عقد کند

خنصر و بنصر را و حلقه کند انگشت میانه با انگشت نر و اشاره کند بسبابه خود و انا امام
یوسف در امالی او ست که روایت کرده شده است اشاره از نبی علیه السلام و تفسیر
کرده است بانچه که تفسیر کرد ابو جعفر و غیر او از اصحاب ما یعنی حنفیه گفته اند که اشاره
کند به پنجاه و سه باز گفته که اشاره کردن بسبابه روایت است از ابی حنیفه رح و از
امام حلوانی مروی ست که استاده کند انگشت خود را نزدیک قول لا اله و بنهد نزد
قول الا الله تا که برداشتن مانند نفی و نهادن مانند اثبات گردد و بعض گفته که
برداشتن سبابه نزد امام ابو حنیفه و امام محمد و امام شافعی رحمه الله علیهم سنت ست
انتهی مع الاختصار و در عنایه حاشیه هدایه نیز کیفیت اشاره چنانچه در کفایه مذکور ست
بیان نموده و در ارکان اربعه که از تالیفات بحر العلوم ست تفصیل کیفیت مع
دلیل موجود ست باز گفته که اشارت ثابت ست از ائمه ما هیچ کس را از اصحاب ابو حنیفه
دران خلاف نیست و متاخرین از مشایخ ما وراء النهر چون در عبارت مبسوط
بسط انگشتان معاینه نمودند و بسط انگشتان منافی قبض و تحلیق ست مضطر گشتند
بعض از ایشان گمان کردند که در این مسئله دو روایت ست در یک روایت
اشاره مع القبض و التحلیق و در دیگر بسط انگشتان آمده و زعم کردند که انچه منافی
بسط باشد مکروه ست پس در یک روایت گفتند اشاره کردن مکروه است در
روایت دیگر گفتند مکروه نیست بلکه مندوب است و مختار نزد صاحب هدایه و شمس الائمه
عدم کراهیت ست و بعض تشدد کرده بکراهیت بلکه بحرمت اشاره فتوی دادند
لجهلهم عمافی الموطا و الامالی و محققین از مشایخ گفته که در اشاره دو روایت نیست بلکه
اشاره از ائمه ما قطعاً ثابت و متحقق است و نیست در مبسوط انیکه در تمام تشهد انگشتان را
کشاده دارد بلکه در او ست که انگشت نر را کشاده دارد پس وقتیکه بشهادتین تلفظ
کند تحلیق کرده اشاره کند هذا هو الحق المختار و دلالت میکند برین روایت مسلم اشا

وتحلیق امریست کہ ترک آن موجب اسامت است واین ست مذہب امامان ما
بغیر خلاف باز اشارہ کردن بر وجہ مذکور مذہب ماست و امام شافعی رحمہ اللہ
گفتہ عقد کند عقد ثلث بخنصر و بنصر و وسطے و عقد کند خمسین را با بہام یعنی انگشت نر
و اشارہ کند بسبابہ لما روی عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا قعد فی التشہد وضع یدہ الیسرے علی رکبتہ الیسری و یدہ
الیمنی علی رکبتہ الیمنی وعقد ثلث وخمسین واشار بالسبابۃ
رواہ مسلم ظاہر این ست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گاہ عقد
پنجاہ وسہ کردہ و گاہ تحلیق و اشارہ فرمودہ پس ہر کدام ازین دو فعل کہ مصلے
ادا کند سنت را ادا کردہ ازین دو امر ہر کدام را کہ اختیار نماید جایز ست
انتہی عبارت ارکان معہ حذف بعض عباراتہ در فتاوی جواہر اخلاطے
آوردہ بر داشتن سبابہ دست راست در تشہد نزد قول اشہد ان لا الہ
الا اللہ نزد طرفین و نزد محمد ابن ادریس سنت ست انتہی اگر کسے گوید کہ در
بعض کتب اشارہ را مستحب گفتہ چنانچہ مذکور شد و در حسب المفتین او را
سنن گفتہ و در اکثر کتب بران اطلاق سنت نمودہ تطبیقش چگونہ باشد
جوابش آنکہ مراد از سنت غیر موکدہ است پس احسن یا مستحب منافاتے ندارد
کذا فی چلپی و ہمچنین در نور الایضاح و شرح او مراق الفلاح و حاشیہ
طحطاوی علی مراق الفلاح و خزانۃ الروایات و فتاوی عالمگیری و فتاوے
خانیہ و ملتقط ہر یک باشارہ کردن تصریح نمودہ بعضی بر سنت بودن آن
و بعض بر استحباب و صاحب در مختار گفتہ معتمد ہمین ست و نیز شارحین ہمین را
تصحیح نمودہ اند خصوصًا متاخرین مانند کمال و چلپی و عینی و باقلانی و شیخ الاسلام
و غیر ہم کہ آنحضرت علیہ السلام اشارہ کردہ است و نسبت کردہ اند فقہا

اين را يعني اشاره را بسوى امام محمد و امام اعظم رح بلكه در متن و در رالبحار شرح ادغر الاذكار گفته مفتے به نزد ما يان همين ست كه اشاره كند در حاليكه گسترانيده باشد همه انگشتان خود را و در شرح منية المصلي از برهان آورده كه صحيح اين ست كه اشاره كند بسبحه فقط تنها و بردارد او را وقت نفي و بنهد او را وقت اثبات وگفته كه بقيد صحيح احتراز كرده ام ازان كه بعضے گفته اند كه اشاره نكند زيرا كه عدم اشاره خلاف روايت و درايت ست و بقيد مسبحه احتراز كرده ام ازان كه گفته شده است كه عقد كند نزديك اشاره انتهى و در رد المحتار حاشيه در مختار در ذيل اين قول كه اشاره را منسوب بمحمد و امام اعظم رح كرده اندگفته كه همچنين مرويست از ابي يوسف در امالي چنانچه خواهد آمد و همين منقول ست از ائمه ثلاثة و در قول در رالبحار و شرح او تصريح ست بانيكه آنچه شارحين ما اين تصحيح كرده اند كه اشاره كند بمسبحه مفتى به ست لكن صواب آنكه مراد اين قول ست او كه كشاده دارد همه انگشتان خود را زيرا كه اين مخالف ست بانچه در در رالبحار وشرح او ديده ام تصريح عبارت در رالبحار اين ست عقد نكند پنجاه و سه را و نه اشاره كند و عبارت غرر الاذكار اين ست ولا تعقد باصبعه ثلاثة وخمسين چنانچه امام احمد عقد كرده موافق امام شافعي در يك قول از اقوال او در يا بان اشاره نميكنيم بسبابه در وقت تهليل بلكه كشاده ميداريم انگشتان را در مفتے به نزد مايان خلاف او ست يعني خلاف عدم اشا... ده و آن اشاره است بركيفيت عقد سه و پنجاه چنانچه امام شافعي و امام احمد گفته اند و در محيط آورده كه اشاره سنت ست بردارد سبابه را در حين نفي و بنهد او را در وقت اثبات و اين قول ابي حنيفه و محمد ست و درين آثار و اخبار بسيار وارد اند پس عمل كردن بران اولى ست پس اين تصريح ست برانيكه مفتى به اشاره كردن بمسبحه است

با عقد انامل بر کیفیت مذکوره بغیر از بسط سبابه زیرا که در صورت بسط انگشتان اشاره
اشاره نیست ازین جهت در منیة المصلی گفته اگر اشاره کند عقد کند خنصر و بنصر
و وسطی را با ابهام حلقه کند و سبابه را استاده کند و در صغیری گفته آیا هست
اشاره کردن وقت خواندن شهادت نزد مایان درین اختلاف ست
در خلاصه و بزازیه ست که اشاره نکند و در شرح هدایه تصحیح کرده که اشاره
کند همچنین در ملتقط و غیره و صورت اشاره این ست که انگشت نر و میانه را
از دست راست حلقه کرده خنصر و بنصر را قبض نماید و اشاره کند یا عقد
کند پنجاه و سه را باین طور که قبض نماید وسطی و خنصر و بنصر را و بنهد سر انگشت
نر را بر کناره پیوند اوسط انگشت میانه و بردارد سبابه را وقت نفی
و بنهد وقت اثبات و در شرح کبیری گفته قبض کند انگشتان را وقت اشاره
و همچنین مرویست از امام محمد در کیفیت اشاره و همچنین مرویست از امام ابی یوسف
در امالی او و در قهستانی آورده مرویست از جمیع اصحاب مایان که اشاره سنت
است پس حلقه کند انگشت نر و انگشت میانه را از دست راست در حالیکه
چسپیده باشد سر او با سر او و اشاره کند بانگشت سبابه این اقوال مذکوره
صریح اند درین که اشاره مسنون ست بکیفیت مخصوصه که آن عقد و تحلیق ست
و اما روایت بسط انگشتان پس مراد ازو هرگز اشاره متحقق نمیشود ازین جهت
در فتح القدیر گفته در صحیح مسلم ست که بود رسول الله صلی الله علیه و سلم وقتیکه
می نشست در نماز می نهاد دست راست خود را بر ران راست خود و قبض
میکرد انگشتان خود را همه و اشاره میکرد بانگشتی که نزدیک ست بانر
انگشت و می نهاد کف چپ خود را بر ران چپ خود و شکی نیست که نهادن
کف مع قبض انگشتان حقیقت متحقق نمیشود پس مراد نهادن کف است

پستر قبض کردن انگشتان ہنگام اشارہ و ہمین مرویست از محمد رح در کیفیت
اشارہ چنانکہ گفتہ یقبض خنصرہ والتی تلیہما و یحلق الوسطے والابہام
ویقیم المسبحۃ و ہمچنین مرویست از ابی یوسف رح در امالی و این فرع تصحیح
اشارہ است و از بسیاری مشائخ مرویست کہ اشارہ نکنند و این خلاف روایت
و درایت است و از محمد مرویست کہ انچہ ذکر کردہ است از کیفیت اشارہ
آن قول ابی حنیفہ است الخ انتہی پس نیست ما را قول کردن باشارہ بغیر از
تحلیق و از ینجہت تفسیر کردہ شدہ است اشارہ بکیفیت مذکورہ در اکثر کتب
مانند بدایع و نہایہ و معراج الدرایہ و ذخیرہ و ظہیریہ و فتح القدیر و ہر دو شرح
منیۃ المصلی و جامع الرموز للقہستانی و حلیہ و نہریہ و شرح ملتقی للبہنسی منسوبا
الی شرح النقایہ و ہر دو شرح درر و غیر ازان چنانچہ ذکر کردم عبارات آن در
رسالہ کہ مسمی کردہ ام او را برفع التردد فی عقد الاصابع عند التشہد و درا و نوشتم
کہ نیست برای ما یان غیر از دو قول **اول** انکہ مشہور است در مذہب از بسط
انگشتان بدون اشارہ کردن **دوم** بسط انگشتان تا وقت خواندن شہادت
پس عقد کردن وقت شہادت و برداشتن سبابہ را وقت نفی و نہادن
او را وقت اثبات و ہمین ست انچہ متاخرین بران اعتماد کردہ اند برای
ثبوت آن از نبی علیہ السلام باحادیث صحیح و بسبب صحت نقل او از ائمہ ثلاثہ
و از ینجہت در فتح القدیر در بارۂ قول اول گفتہ کہ آن خلاف درایت و روایت
است کما مر انتہی لکن انچہ کہ عوام الناس در ہر زمانہ ما بر آن تنبہ از اشارہ
کردن معہ بسط انگشتان بدون عقد آنہا پس ہیچ یکے را ندیدہ ام کہ بدان قائل
باشد سوای شارح یعنے صاحب در مختار کہ او اتباع شرنبلالی کردہ و او از برہان
نقل کردہ کہ از تصانیف علامہ ابراہیم طرابلسے صاحب اسعاف است از اہل قرن

عاشر است و وقتی که کلام او معارض شد با کلام جمهور شارحین از متقدمین و
متاخرین عمل کردن بر قول جمهور علما اولی است نه بر آنچه که عوام جمهور بر آنند
پس برون کن نفس خود را از ظلمت تقلید و حیرت اوهام و استضیئی بمصباح التحقیق
فی هذا المقام فانه من مواهب المنعم الملک العلام انتهی کلام رد المحتار حاشیه مختار

فصل سوم در ذکر آن روایات فقهیه که دلالت میکنند بر عدم اشاره مع
جوابهای آن اعتراضات که بر صاحب خلاصه کیدانی که در باب محرمات
گفته والاشارة بالسبابة کاهل الحدیث فاره میشوند یعنی از محرمات است اشاره
کردن بانگشت سبابه مانند اشاره کردن آن جماعت که جمع کرده اند حدیث را
ملا علی قاری در رساله خود گفته که حکم کردن بحرمت اشاره از کیدانی خطاء عظیم
وجرم جسیم صادر شده منشائش بجز جهل از قواعد اصول و مراتب فروع
چیزی دیگر نیست اگر حسن ظن باو و تاویل کلام او نه کرده آید البته کفر او صریح
و ارتداد او صحیح خواهد بود آیا جایز است مر مومن را که حرام دانند چیزی را که ثابت شده
آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نقل او قریب بتواتر رسیده باشد و منع
نماید جواز فعلی را که اکابر علما و فضلا بران بوده اند و حال آنکه امام اعظم و همام اقدم
فرموده حلال نیست کسی را که عمل نماید بقول من تا وقتیکه معلوم نکند ماخذ او از کتاب
و سنت و اجماع امت و قیاس جلی و امام شافعی رح فرموده هر وقت که بصحت
رسد حدیث برخلاف قول من پس قول من بر دیوار زنید و عمل بر حدیث
صحیح نمائید چون این را معلوم کردی پس بدان که اگر از امام تصریح بر اشاره
کردن نه بودی هر آئینه بر متبعان و پیروان او از علماء کرام و عوام نیک انجام
متعین بودی عمل کردن بر آنچه بصحت پیوسته است از آن حضرت علیه
الصلوة والسلام و همچنین اگر بالفرض از امام نفی اشاره بثبوت می پیوستی

وصحت اشاره از صاحب بشارة بظهور رسیدی در آن هنگام نیز ترجیح
دادن آن امر که از آن حضرت علیه السلام بصحت رسیده واجب و لازم
بودی پس چگونه عمل نه کرده شود بر آنچه که مطابق شده باشد نقل صریحه احادیث
صحیحه و روایات واضحه پس هر که انصاف نماید و تعصب از خاطر خویش دور سازد
خواهد فهمید که همین سبیل اهل دین و ارباب ملت و یقین از سلف تا خلف ست
پس هر که ازین مسلک عدول نماید ازین راه راست منحرف شود و پس او
موصوف بوصف جهالت است اگرچه نزد مردم از اکابر باشد و واقع در ورطهٔ
هلاکت است انتهی و در منیة المصلی از واقعات نقل نموده که اشاره نکند
و در کبیری شرح منیه از خلاصه آورده که همین مختار ست و در فتاوای کبیری گفته
که همین مفتی به است و نیز صاحب بحر الرائق از فتاوی الولوالجی و تجنیس و صاحب مضمرات
از کبیری فتوی را بر عدم اشاره نقل نموده باین تعلیل معلل ساخته اند که در اشاره
کردن زیادتی رفع ست که بآن احتیاج نیست پس باید که ترکش اولی باشد
زیرا که مبنی نماز بر آهستگی و وقار ست لکن این تعلیل قابل اعتبار نیست کما قال
علی القاری که اگر ترکش اولی بودی هر آینه پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
آن را ترک فرمودی حال آنکه آن حضرت در اعلی مقام آهستگی و وقار بودند
و زیلعی مذکور ست که اکثر مشایخ اشاره را مستحسن نه دانسته اند عینی از منیه آورده
که اشاره کردن مکروه است و قهستانی از الزاهدی آورده که عدم اشاره ظاهر اصول
اصحاب ماست و فتوی همبرین ست چنانچه در مضمرات و ولوالجی و خلاصه و غیر آن
موجود ست و همچنین برجندی و ابو المکارم و شمنی و تنویر الابصار و در مختار و عتابیه
و فتاوی جواهر اخلاطی و حسب المفتی و عتابیه و خزانة المفتیین و فتاوی عالمگیری
و ملتقط عدم اشاره را ذکر نموده فائده بعضی تصریح بکراهیت نموده و بعضی

وعلیه الفتوی گفته لکن کراهیت مقابل سنت وفتوی مقابل فتوی وصحیح
مقابل صحیح واصح مقابل اصح واجماع مقابل اجماع گردید چنانچه از ما سبق واضح است
واحادیث واخبار صحیحه که دال بر ثبوت اشاره اند از معارض ومقابل صحیح وسالم
مانده ملا علی قاری گفته غایت عذر از بعض مشایخ در منع اشاره ویا کراهیت آن
حسن ظن ست برین که احادیث این باب بایشان نرسیده باشند وچونکه
وارد شد بر ایشان اختلاف فعل وترک اشاره پس گمان بردند که ترکش اولی است
بجهت قاعده مقرره که در اصول نحو صحیح ست اگرچه بنسبت این مسئله صحیح نیست
وآن این ست که چون دلیل مبیح ومحرم هردو جمع شوند ترجیح جانب حرمت را داده
میشود واحتیاطا برای اجتناب نمودن از منهی عنه وشاید که ماخذ این قاعده این
قول نبوی ست که آنچه منع کرده ام شما را از آن اجتناب نمائید وآنچه که امر کرده ام
بآن بدان عمل بکنید چندانکه استطاعت دارید مگر معلوم ست که این مسئله که ما بدان
گفتگو داریم ازین قبیل نیست چراکه از شارع کدامی نص وارد نشده که بر نهی اشاره
دلالت کند بلکه ثبوت اشاره باصح روایات ثابت شده لیکن جاهل باخبار نبویه وآثار
مصطفویه چون دید که بعض مردمان موافق سنت اشاره میکنند وبعض ترک
میکنند بجهت جهل یا بجهت کسل وغفلت پس گفت که ترک آن اولی ست چراکه
این زیادتی در نماز ست بعد از ان دیگری آمد وگفت که این مکروه است بکراهت
تنزیهی مگر برین دلیلی بیان ننمود پس بعد از ان دیگری پیدا شد وگفت که این
حرام ست زیراکه کراهیت چون مطلق ذکر شود متبادر ازو کراهیت تحریمی
میباشد ونیز هرچه مکروه تحریمی ست نزد امام محمد رح حرام است خصوصا در عبادات پس اهل
تقلید را عجب حال است که دیده بصیرت ایشان چنان بسته شد که سنت مشهوره را
از امور ممنوعه محرمه مقرر ساخته اند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا باید دانست

کہ حرام چیزی ست کہ نہی آن بدلیل قطعی از کتاب و سنت ثابت شدہ باشد
واز قواعد مقررست کہ تحریم مباح حرام ست پس بہ گمان کردہ شود بر آن کسی
کہ سنت نبوی از رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت شدہ باشد حرام گوید
با وجود دیگر در موجب تکفیر کیدانی ہمین قدر کافیست کہ محدثین را کہ ستون ائمہ دین اند
اہانت نمودہ واین اہانت ازین قول او کاہل الحدیث مفہوم می شود زیرا کہ این
قول منتشئ قلت ادب است کہ او مقتضی ست بسوی خاتمہ زیرا کہ اہل کلام اللہ
اہل اللہ واہل حدیث اہل رسول اللہ اند شاعری درین باب گفتہ اہل
الحدیث ہم اہل النبی وان لم یصحبوا نفسہ انفاسہ صحبوا انتہی
کلام علی قاری رحمہ اللہ تعالی باید دانست کہ ازین قول علی قاری رحمہ اللہ تعالی
کہ در موجب تکفیر کیدانی ہمین قدر کافی ست الخ چنین نباید فہمید کہ قاری علیہ الرحمہ
حکم بتکفیر کیدانی نمودہ است زیرا کہ بالا گفتہ کہ اگر حسن ظن و تاویل کلام او نکردہ آید
قولہ کاہل الحدیث موجب کفرست صراحۃ یعنی بظاہر کلام کیدانی منجر بکفر ست
لیکن بسبب حسن ظن در حق مومن کہ مامور بہ است از حکم بتکفیر او مر آنانع پس لامحالہ
تاویل کلامش لازم آمد وہمچنین مراد از قولہ در موجب تکفیر کیدانی ہمین قدر کافی ست
الخ آنست کہ بظاہر در موجب تکفیر او کافی ست یعنی در صورت عدم تاویل کلامش
کافی ست لیکن کلام او مؤول ست بدین تاویل کہ اطلاق حدیث بر مطلق گفتگو
نیز آمدہ چنانچہ صاحب ہدایہ گفتہ ولا باس بان یصلی الی ظہر رجل قاعد یتحدث پس
احتمال ست کہ مراد کیدانی از اہل حدیث آن مردم باشند کہ در میان خود گفتگو
میکنند و یکدیگر دشنام میدہند و بانگشت سبابہ بیکدیگر اشارہ میکنند چنانچہ عادت
عرب بود و از ہمین جہت سبابہ را سبابہ میگویند و مرادش آن جماعت نباشد
کہ حاصل شدہ است ایشان را علم بحدیث نبوی و نیز در علم کلام مسطور ست کہ مہما امکن

کلام مومن را بر محملی که از و فساد لازم آید حمل نباید کرد اگرچه قریب الفهم باشد و اگر فرض کنیم که مرادش باهل الحدیث اهل علم حدیث ست یعنی مرادش آن جماعت باشد که حاصل شده است ایشان را جمیع علم بحدیث رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تاهم حکم دادن بکفر او جایز نیست زیرا که احتمال ست که احادیث اشاره او را نرسیده باشد چنانچه ملا علی قاری از جانب مانعین بعض عذر بیان نموده کما مر پس شاید که گمان کرده باشد که مبنی نماز بر سکون و وقارست و اشاره کردن و حرکت نمودن منافی اوست ازین جهت حکم داده باشد که اشاره کردن حرامست و اگر این هم تسلیم کرده شود که احادیث اشاره او را رسیده است پس انکارش از اشاره مطلقه غیر مسلم چنانچه از عبارت او کاهل الحدیث مفهوم میشود که اشاره کردن بران کیفیت که اهل حدیث اشاره میکنند آن حرامست نه اشاره مطلقه چه اگر مرادش این نبودی این قدر کافی بود او را که میگفت والاشارة بالسبابة پس قول او کاهل الحدیث محض تطویل بلاطایل میبود پس شاید که چون دید که در کیفیت اشاره اختلاف کثیرست و توجه انگشتان بسوی قبله نیز مندوب سنت اولی و ارجح آن دید که انگشتان را کشاده نموده اشاره کند تا که عمل باشاره کردن و توجه انگشتان بسوی قبله نمودن هر دو حاصل آیند آنچنان که معمول اهل حدیث ست که خود را محدث تصور میکنند و در حقیقت محدث نباشند از عقد یا تحلیق که در او عمل بامر واحد حاصل میشود و فقط لکن بسبب تنگی عبارت که مبنای متون بر اختصارست ازینقدر تفصیل اعراض کرده بر قول خود کاهل الحدیث اکتفا نمود و غرضش بر اهانت و حقارت فرقه طلبه محدثین اصلا متعلق نبود و اگرچه بظاهر از کلام او اهانت لازم می آید لکن در میان لزوم و التزام فرق ست لطیف که التزام بر معصیت معصیت ست و لزوم هر گناه معصیت نیست چه گونه حکم کرده شود بکفر شخصی که اقرار میکند بوحدانیت

جدا و حقیقت دین محمدی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و قبول میکند جمیع احکام
منزل بر پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و در مسئله فرعیه جزئیه تاویلا یا جهالا
یا تساہلا در خطا افتد و حال آنکه ملا علی قاری در شرح فقه الاکبر خود نوشته که دشنام
دادن شیخین کافر نمیشود با وجودیکه آن جنابان اجل صحابه کرام و اساتذه محدثین اند
و در دشنام دادن اہانت شان ظاہر ست پس چونکه باہانت واقعی صحابه کرام که
اہل البیت و آل رسول الله اند کسی کافر نمیشود باہانت فرضی الازمه محدثین که معصر
کیدانی بود چگونه کافر خواہد شد تامل و در خزانة الروایات آورده که علماء متاخرین
از اشاره کردن نہی کرده اند از آن که چون رافضیان غلو کردند سنیان ولی ترک
کردند برای نفی تهمت تشبیه رافضیان انتهی ملا علی قاری گفته بعض در تعلیل ترک
اشاره گفته اند که در اشاره کردن موافقت با فرقه رفضه ست پس ترک آن اولی
باشد بجهت ثابت نمودن مخالفت شان و این تعلیل نیز بچند وجوه ظاہر البطلان ست
وجه اول آنکه عام رفضه بنا بر مشاہده ما درین زمان ہرگز اشاره سبابه نمیکنند بلکه وقت
سلام دستهای خود را بر زانو ہای خود از جہت تاسف بر فوت شدن اسلام
می زنند پس تعلیل شان بر ایشان منقلب گردیده حجت برای ما گردید **دوم** آنکه
بر تقدیر صحت تشبیه با ایشان ہر فعل که ایشان میکنند بمخالفت او مامور نیستیم تا شامل
شود آن افعال ایشان را که موافق سنت اند چنانچه طعام خوردن بدست راست
و مانند آن بلکه ترک موافقت شان در آنچنان امور مطلوب ست که آنرا ایشان
ابداع کرده و شعار شان گردیده چنانچه در مذہب شان ثابت و مقرر ست مانند
نہادن سنگ بر سجاده زیرا که سجده کردن بر جنس زمین افضل ست باتفاق ائمه با وجود
جائز بودن آن بر بساط و پوستین و غیر آن نزد اہل سنت لکن نہادن مثل کلوخ و غیره
بدعت ست که این را ایشان ابداع کرده و شعار و علامت خود ساخته اند پس اجتناب

نمودن ازین چنین افعال شان ضروریست از دو جهت اول از جهت ترک موافقت
شان در بدعت چنانچه در حدیث شریف آمده خالفوا الیهود والنصاری دوم برای رفع
نمودن تهمت چنانکه وارد است اتقوا مواضع التهم بخلاف کدامی سنت مستمره که
شعار خود ساخته باشند مثل بدر آمدن بسوی تنعیم وجعرانه برای ادای عمره وحاصل آنکه
مخالفت مبتدعین در امر مباح مستحسن است برای زجر شان و رجوع نمودن شان
بسوی اصلاح نه در هر امر و اشاره که سنت است ازین باب نیست اگر گفته شود
که پوشیدن انگشتری در دست راست سنت است و علما گفته اند که درین زمان پوشیدنش
بدست چپ اولی است زیرا که پوشیدن او بدست راست شعار فرقه رفضه و علامت
اهل تشیع گردیده پس معلوم شد که گذاشتن سنت از جهت ترک تشبیه با رفضه جایز
و درست است جوابش آنکه این ازان قبیل نیست زیرا که سنت در پوشیدن انگشتری
تخییر است درمیان پوشیدن بدست راست و پوشیدن بدست چپ پس باختیار
کردن دست چپ تفویت سنت نمی آید و احتراز از تشبیه روافض حاصل میشود
بخلاف ترک اشاره که دران بالکل تفویت سنت لازم می آید و بعض از مانعین اشاره
گفته که اشاره کردن بسبابه عمل کثیر است و عمل کثیر منافی نماز است جوابش آنکه اشاره مذکوره
عمل کثیر نیست کما لایخفی علی من له ادنی درایة فی علم الفقه زیرا که در تفسیر عمل کثیر مشایخ
مختلف اند بعض گفته هر عملی که در او احتیاج بیدین افتد کثیر است و عامه مشایخ میگویند
عمل کثیر آنست که نظر کننده بسوی او او را منافی نماز پندارد و بعض دیگر گفته عمل کثیر آنست
که خود مصلی او را کثیر پندارد یعنی از منافیات نماز شمارد و در رفع سبابه ازین قبیل نیست
و نه هر عمل منافی نماز است زیرا که نماز عبارت از افعال مخصوصه است که بعض از آن
فرض و واجب است و بعض دیگر سنت و مستحب بلکه منافی نماز آن اعمال است که از
اقسام مذکوره خارج باشد و اشاره کردن بسبابه از سنن نماز است چنانچه گذشت پس

چگونه منافی نماز خواهد شد آیا نمی بینی که برداشتن هر دو دست از زمین در وقت سجده
کردن باز نهادن آن هر دو ران باز برداشتن و نهادن آن بر زمین و همچنین برداشتن
هر دو دست در تحریمه تا هر دو گوش اکثر ست از تنها برداشتن سبابه حالانکه آن مفسد نماز
نیست فما هو جوابک فهو جوابنا و از جمله دلایل ثبوت اشاره انعقاد اجماع ست زیرا که
نه از صحابه و نه از علماء سلف درین مسئله خلاف بظهور آمده و نه در عدم جواز و تصحیح آن گفتگو
کرده بلکه امام ما یعنی امام اعظم رح و هر دو یار انش و امام مالک رح و امام شافعی رح و امام احمد رح
و جمیع علماء اعصار و امصار بر اشاره کردن قائل اند علاوه اینکه اخبار صحیحه آثار صریحه
در ثبوت اشاره وارد اند چنانچه مذکور شدند و مشایخ ما از متقدمین و متاخرین نیز به ثبوتش
تصریح کرده اند پس نیست قابل اعتبار آنچه که معمول اکثر سکان ماوراء النهر و اهل خراسان
و عراق در روم و بلاد هندست از ترک نمودن اشاره زیرا که سنت بودن اشاره از
اخبار صحیحه ثابت ست چنانچه دانستی پس نیست مر مانعین اشاره را هیچ روایتی از امام
ابی حنیفه و امام ابو یوسف رح و امام محمد رح که دال باشد بر عدم اشاره و اگر تسلیم کرده شود
پس آن روایت مشهوره که موید ست باحادیث و آثار صحابه اولی و احق ست بعمل کردن
و فتوی دادن از ان روایت شاذه که مخالف سنت باشد بلکه و تسوید همین معنی حضرت
غوث الاسلام قدوة السلکین الهادی الی الله حضرت مرزا جان جانان صاحب قدس الله سره
در مکتوبات خود اشاره فرموده چنانچه در جواب شخصی فرموده و نوشته بودند که حضرت مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی
محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع المحبوب لازم ست می نویسند که تعالی
جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید ما کان لمومن و لا مومنة
اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله

الرحیل دون جادہ رسید عمر رضی اللہ تعالے عنہ را ہر آئینہ سعد ہرگاہ بنا کرد قصر گفت منقطع
شد خبر پس بفرستاد عمر رضی اللہ تعالے عنہ بسوی سعد محمد بن مسلمہ را پس ہرگاہ بیامد محمد بن
مسلمہ بیرون آورد سنگ چقماق خود شن البیفروخت آتش را و بخرید ہیمہ بدرہمی و گفتہ شد
برای سعد کہ ہر آئینہ مردی کرده است چنان و چنان پس گفت سعد کہ آن محمد بن مسلمہ است پس بیرون
آمد سعد بسوی او پس سوگند یاد کرد باللہ کہ نگفتہ است آن کلام را پس گفت محمد بن مسلمہ ادا خواہم
کرد از تو آنچہ میگوئی تو و بکنیم آنچہ امر کرد خلیفہ ما را با آن پس بسوخت دروازه را پس متوجہ
شد پس سعد پیش کرد بر وی سعد کہ زاد راه بدہد او را پس ابا آورد محمد بن مسلمہ از زاد و گرفتن پس
بیرون آمد و قدوم کرد بر عمر رضی اللہ تعالی عنہ پس مبادرت کرد بسوی عمر و جلد تر رسید پس در
رفتن و باز آمدن محمد بن مسلمہ نوزده روز پس گفت عمر رضی اللہ تعالی عنہ اگر نمیبود حسن ظن یعنے
ما را بتو ہر آئینہ گمان می بردیم کہ ہر آئینہ تو ادا نکردی از ما یعنی حکم ما را گفت محمد بن مسلمہ آرے
بگذارا او را می خواند ترا سلام و عذر میکند و سوگند میخورد باللہ کہ نہ گفتہ است یعنی آنچہ بسمع عالی تو
از و رسانیده اند گفت عمر رضی اللہ تعالی عنہ پس آیا ترا از ادراه داده است چیزی گفت
محمد نی گفت محمد عمر رضی اللہ عنہ را پس چہ چیز باز داشت ترا کہ زاد راه میدادی تو مر عمر
رضی اللہ عنہ گفت ہر آئینہ مکروه داشتم کہ امر کنم برای تو بزاد راه دادن پس باشد برای
تو نفع و باشد برای من ضرر و حال آنکہ گردمن اہل مدینہ اند کہ ہر آئینہ کشتہ است ایشانرا
گرسنگی و بدرستیکہ شنیدم رسول اللہ صلی علیہ وسلم را کہ میفرمود سیر نخورد مردی بدون ہمسایہ
خودش در روضۃ الاحباب در سبب قصر بنای کردن سعد نوشتہ کہ در ایامیکہ سعد
رضی اللہ تعالی عنہ از جانب خلافت پناه عمر فاروق رضی اللہ تعالی عنہ بکوفہ عامل بود
دنظر بر طاق ایوان کسری و عمارات رفیعہ و دور وسیعہ و منیعہ مداین داشت برای خود
بنای مانند قصر کسری حصین در غایت رفعت و نہایت فسحت اساس نہاد و چون آن قصر
عالی با تمام رسید دری کہ بر قصر ابیض مداین بود برکند و بر عمارت خود نشاند مردمان نیز آلات

داو واشت عمارت بسیار از مدائن به انجا بردند و در عمارات نمود گرد آمدند چون خبر رفعت
و فسحت کوشک سعد به امیر المومنین عمر رضی رسید بخاطر مبارکش بسیار ناخوش آمد گشت محمد بن مسلمه را
طلبیده نامه بدو داد و فرمود تا بکوفه رود و با سعد ملاقات نماید و فرمایید که تا هیزم جمع کنند
و در کوشک او بسوزانند و نامه بدو رسانند و بلا توقف و تکلم مراجعت نماید محمد بن مسلمه
فی الفور بجانب کوفه روان شد و مامورات امیر المومنین باتمام رسانید و نامه بسعد داد
و بادی سخن ناگفته بازگشت سعد هر چند التماس کرد نمود تا بسبب ضیافت قیام نماید
مبذول نداشت و مبلغی برسم انعام برو عرض کرد مقبول نیفتاد و سعد چون
نامه امیر المومنین بگشود نوشته بود که چنین بمن رسید از تو که قصری رفیع و حصاری
منیع مانند قصور اکاسره بنا کرده و در کوشک کسری آورده در کوشک خود نشانده و این امر
همانا بجهت آن اختیار نموده تا حجاب و دربانان بران درگاه نشانی و ایشان اهل حاجات را
از دخول دران قصر و جبه منع کنند چنانچه حاجبان و دربانان ملوک عجم میکردند و بآن سبب مهمات
مسلمانان در عقده تعویق و تعطیل افتد بآن مانند که بحکم جبر جوار مذهب و سیرت اکاسره گرفتی
و اعراض از سیرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نمودی این صورت از تو بغایت ناپسنده
و با تصور واقع شده چه ترا محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود و صلاح و فساد می‌باید
کرد و آن امر باین مقصود منافاتی تامه و مخالفتی کامله دارد و با آنکه اکاسره را از قصور بقبور و پیغمبر را
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ازین خاکدان مغاک بعالم افلاک بردند کس فرستادم تا دیگر کوشک
ترا پاک بسوزد و از تو باک ندارد ترا از جهان دو در دو خانه بس هست یکی که در آنجا نشینی و دیگری
که بیت المال مسلمانان گردانی آورده اند که سعد سرای پیدا کرد که در دو خانه بود یکی را
بیت المال و دیگری را مسکن خویش گردانید و آن کوشک محروق همچنان ویران بماند تا زمان
حکومت معویه بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنهما که زیاد بن ابیه را از قبل خویش بایالت
عراق فرستاد زیاد بنجی که سعد طرح انداخته بود آن ویرانه را تعمیر نمود و منصوبه دهر بر نهر

امیر المومنین ... بنام عمرو بن العاص

کہ بسیاری از حکام ایام داوران قصر خانہ گیر ساختہ و آنرا بعد از تقصیر تا ید قصر الامارت نام کردند انتہی و آنرا مجملہ آنست کہ در ازالۃ الخفا آوردہ کہ کتب عمر رضی اللہ تعالی عنہ الی عمرو بن العاص وہو عاملہ علی مصر اما بعد فقد بلغنی انہ ظہر لک مال من ابل وغنم وخدم وغلمان ولم یکن لک قبلہ مال ولا ذلک من رزقک فانی لک ہذا ولقد کان لی من السابقین الاولین من ہو خیر منک ولکنی استعملتک لغنائک فاذا کان عملک لک وعلینا لم نؤثرک علی انفسنا فاکتب الی من این مالک وعجل والسلام فکتب الیہ عمرو بن العاص قرأت کتاب امیر المومنین ولقد صدق فاما ذکرہ من مالی فانی قدمت بلدۃ الاسعار فیہا رخیصۃ والغزو فیہا کثیرۃ فجعلت فضول ما حصل لی من ذلک فیما ذکرہ امیر المومنین یا امیر المومنین لو کانت خیانتک لنا حلالا لاما خناک حیث ائتمنتنا فاقصر عنا عناءک فان لنا احسابا اذا رجعنا الیہا اغنتنا عن العمل لک واما من کان عندک منہا السابقین الاولین فہلا استعملتہم فواللہ ما وقفت لک بابا فکتب عمر اما بعد فانی لست من تسطیرک وتشقیقک الکلام فی شیء انکم معشر الامراء اکلتم الاموال واخلدتم الی الاعذار وانما تاکلون النار وتورثون العار وقد وجہت الیک محمد بن مسلمۃ لیشاطرک علی ما فی یدک والسلام فلما قدم علیہ محمد اتخذ لہ طعاما وقدمہ الیہ فابی ان یاکل فقال مالک لا تاکل طعامنا قال انک عملت لی طعاما ہو تقدمۃ للشر ولو کنت عملت لی طعام الضیف لاکلتہ فابعد عنی طعامک واحضر لی مالک فلما کان الغد احضرہ مالہ فجعل محمد یاخذ شطرا ویعطی عمروا شطرا الی اخر الحدیث

بنوشت عمر رض بسوی عمرو بن عاص و او عامل او رضی اللہ تعالی عنہ بود بر مصر کہ اما بعد پس ہر آئینہ برسید مرا کہ ہر آئینہ ظاہر شد برای تو مالی از شتران و غنم و خادمان و غلامان و نبود برای تو پیشتر ازین مالے و نیست از نصیبہ تو پس از کجاست برای تو این مال

وهرآینه بود برای من از سابقین اولین کسیکه بهتر بود از تو ولیکن من عامل گردانیدم
ترا برای تنگدست بودن تو پس وقتیکه شد عمل تو برای تو نفع دیر ماد زر کدام وجه برگزینم ترا
بر نفسهای خود پس بنویس بسوی من که از کجاست مال تو در زودی کمین یعنی در تحریر جواب
والسلام پس نوشت بسوی او عمرو بن عاص رضی الله عنهما که بخواندم نامه امیرالمومنین را و هر آینه
راست گفت امیرالمومنین پس آنچه ذکر کرده است امیرالمومنین از مال من پس هر آینه آمدم
من بلده اسعار آن که در آن ارزانی و نرخ بسیار بود پس گردانیدم زیاده و آنچه حاصل شد
برای من از آن در آنچه ذکر کرد آنرا امیرالمومنین یا امیرالمومنین سوگند بخدا که اگر می بود
خیانت تو برای ما حلال تاهم خیانت نمیکردیم ترا زیرا که امین گردانیدی تو ما را پس باز دار
از ما رنج و عقوبت خود را پس هر آینه برای ماست بزرگی از نسبها وقتیکه بر ویم بسوی آنها
بی پروا خواهند کرد ما را از عمل تو واما کسانیکه بودند نزدیک برای تو از سابقین اولین پس
چرا عامل نکردی آنها را پس سوگند بخدا که نه ایستادم برای تو بر در وازه یعنی از پیش عمل تو خواستم
پس نوشت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه که امابعد پس هر آینه من نیستم از تحریر تو و سخت کلامی تو
در چیزی که بنی بسط میدهی و شق میکند تو سری کار ندارم هر آینه شما ای گروه امرا بخورید مالها را
و نفرستادید بسوی من عذرها و بجز این نیست که میخورید آتش را و اختیار میکنید ننگ را و هر آینه
فرستادم بسوی تو محمد بن مسلمه را تا انصاف کند آنچه در دست تست والسلام پس هرگاه
قدوم کرد بر محمد بن مسلمه مهیا ساخت عمرو برای او طعامی و آورد آنرا بوی پس ابا کرد محمد از
خوردن آن طعام عمرو گفت چیست ترا که نمیخوری طعام ما را محمد گفت هرآینه تو ساختی برای
من طعامیکه تقدیمه شر و بدی است و اگر بودی تو که میساختی برای من طعام مهمانی هرآینه
میخوردم آنرا پس دور کن از من طعام ترا و حاضر بیار مال ترا پس چون فردا شد حاضر کرد
عمرو پیش محمد مال خود را پس آغاز کرد محمد که میگرفت نیمی و میداد عمرو را نیمی دیگر الحدیث از آنجمله
آنکه در فضائل عشره مبشره. دیگو مید عن عروة بن رویم قال بینما عمر بن الخطاب

يتصفح الناس يسألهم عن امراجنادهم اذ مر باهل حمص فقال كيف انتم وكيف
اميركم قالوا خير امير يا امير المومنين الا انه قد بنى علية يكون فيها فكتب كتابا وارسل
بريدا وامره اذا جئت باب علية فاجمع حطبا واحرق باب علية فلما قدم جمع حطبا
واحرق باب العلية فدخل عليه الناس فذكروا ان ههنا رجلا يحرق باب عليتك
قال دعوه فانه رسول امير المومنين ثم دخل عليه فناوله الكتاب فلم يضع الكتاب
من يده حتى ركب فلما راه عمر قال احبسوه عنى فى الشمس ثلاثة ايام فحبس
عنه ثلاثة حتى اذا كان بعد الثالث قال يا ابن قرط الحقنى الى الحرة وفيها ابل
الصدقة وغنمها حتى اذا جاء الحرة القى عليه نمرة وقال انزع ثيابك واتزر بهذه
ثم ناوله الدلو فقال اسق هذه الابل فلم يفرغ حتى لغب فقال يا ابن قرط متى
كان عهدك بهذا قال مليا يا امير المومنين قال فلهذا ابنيت العلية واشرفت
بها على المسلمين والارملة واليتيم ارجع الى عملك ولا تعد لنسب از عروه بن رويم
مرویست گفت کہ وقتی عمر ابن خطاب رضی اللہ تعالی عنہ نظر میکرد وجستجوی مینمود حال مردم را
ومیپرسید آنانرا از حال لشکریای ایشان ناگاہ بگذشت باہل حمص پس گفت چگونہ ہستید شما
وچسان ہست امیر شما گفتند بہتر امیر یست یا امیر المومنین لیکن ہر آینہ او بنا کردہ ہست علیہ
یعنی خانہ بلند کہ میماند دران پس بنوشت عمر رضی اللہ تعالی عنہ نامہ وبفرستاد یعنی ایسپولڑ
رسولی بفرمود او راکہ ہر گاہ بروی تو در دروازۂ علیہ او را پس جمع بکن ہیمہ را و بسوز دروازۂ علیہ را
پس ہر گاہ بیامد آن نامہ بر جمع کرد ہیمہ را و بسوخت دروازۂ علیہ را پس در آمد نزد او مردم
وذکر کردند کہ ہر آینہ درینجا مرد یست کہ میسوزد دروازۂ علیۂ ترا گفت بگذارید او را پس ہر آینہ
او فرستادۂ امیر المومنین ہست پستر بیامد بر آن نامہ بر پس بداد او را آن نامہ پس ننہاد نامہ را
از دست خود تا آنکہ سوار شد پس ہر گاہ بدید او را عمر رضی اللہ تعالی عنہ گفت باز دارید او را
از من در آفتاب سہ روز پس باز داشتہ شد آنکس از عمر رضی اللہ تعالی عنہ سہ روز تا وقتیکہ شد

بعد روز سوم گفت عمر رضی اللہ تعالی عنہ ای ابن قرط ہمراہ من بیا تا بمقام حرہ دبودند
در انجا اشتران وگوسپندان صدقہ تا وقتیکہ بیاید در حرہ بینگند عمر ازار وگلیمی وگفت بر کش
ازبر خود جامہای خود را ازار را بہ بند باین گلیم پس ببرداد او را دلوی وگفت آب بخوران
این اشتران را پس فارغ نشد یعنی از آب خورانیدن آن اشتران تا کہ ماندہ شد پس گفت
عمر رضی اللہ تعالی عنہ ای ابن قرط تا کی بودہ است زمانہ تو باین کار گفت ابن قرط زمانہ
دراز یعنی تا مدتی باین کار بودہ ام یا امیر المومنین گفت عمر رضی اللہ تعالی پس برای
ہمین بنا کردی تو حلیہ را وانزبالائی گریستی آن مسلمانان و بیوگان و یتیمان را باز برو بسوی کار
خود و بعود مکن بتن پروری و مظالم کہ آن سراسر درماندگی ست از انجملہ آنکہ در ازالۃ الخفا از ابو بکر بن
رضی اللہ تعالی عنہ بروایت اسلم باسناد صحیح بر شرط شیخین آوردہ کہ انہ حین بویع
لابی بکر بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان علی والزبیر یدخلان علی
فاطمۃ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیشاورونہا ویرتجعون فی امرہم
فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمۃ فقال یا بنت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ ما من الخلق احب الینا من ابیک وما من احد
احب الینا بعد ابیک منک وایم اللہ ما ذلک بمانعی ان اجتمع ہؤلاء النفر عندک
ان امر بہم ان یحرق علیہم البیت قال فلما خرج عمر جاؤہا فقالت تعلمون
ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللہ لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت وایم اللہ لیمضین
لما حلف علیہ فانصرفوا راشدین فروا رایکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا عنہا فلم
یرجعوا الیہا حتی بایعوا لابی بکر ہر آینہ شان اینست کہ وقتیکہ بیعت کردہ شد برای
ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودند علی و زبیر کہ می آمدند
نزد فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس مشاورت میکردند فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا را
و باز میگشتند در کار خود پس ہر گاہ رسید این خبر عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ را بیرون آمد

تاکہ بیاید در خدمت شریف فاطمہ رضی اللہ تعالے عنہا پس گفت یا دختر رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم سوگند بخدا کہ نیست ہیچکے از خلق محبوب تر بسوی ما از پدر تو و نیست ہیچکے دوست تر
بسوی ما بعد پدر تو از تو و سوگند بخدا کہ نیست این کار مرا باز دارندہ کہ جمع شدہ اند این
مردمان نزد تو از نیکہ امر کنم بآنان کہ سوختہ شود بر آنان خانہ آنان راوی میگوید کہ پس
ہرگاہ بیرون آمد عمر رضی اللہ عنہ بیامدند آنکسان نزد فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا پس گفت
فاطمہ رضی اللہ عنہا شما میدانید کہ ہر آینہ عمر بدرستی آمد نزد من و بتحقیق سوگند خوردہ است
باللہ ہر آینہ اگر باز بیائید شما یعنی نزد من ہر آینہ بسوزد و پیش خانہ شما و سوگند بخدا کہ بدرستے
خواہد کرد عمر آنچہ سوگند خوردہ است بران اینی جاری خواہد کرد و آنچہ بر و سوگند خوردہ است
و خانۂ شما را خواہد سوخت پس بازگردید بخشنودی و خورمی پس بہ بینید رای خود ہا را و باز میائید
بسوی من پس بازگشتند از نزد فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا و باز نیامدند بسوی او علی ابیہا و علیہا
الصلوۃ والسلام تاکہ بیعت کردند با بی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ پس ازین حدیث ہم
مستفاد میشود کہ اگر تعزیر بالمال جایز نمی بود یا مخصوص بغلول کنندہ می بود حضرت عمر
رضی اللہ تعالی عنہ بر سوختن خانہ آیندہ گان نزد حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ تعالی عنہا
سوگند نمیخورد از انجملہ آنکہ ہم در ازالۃ الخفا روایت مجاہد اخراج کردہ کہ ان عمر بن الخطاب رضی اللہ
تعالی عنہ قضی فیمن قتل فی الحرم او فی الشہر الحرام او ھو محرم بالدیۃ و ثلث
الدیۃ ہر آینہ عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ حکم کرد در کسی کہ قتل کرد در حرم یا در شہر حرام
یا در حالت احرام بدیۃ و سوم حصہ دیۃ و پیدا است کہ اگر تعزیر بالمال جایز نمی بود سوم حصہ
دیۃ بر اصل دیۃ نمی افزود از انجملہ آنکہ ہم در ازالۃ الخفا میگوید کہ و فی حدیث ان عمر رضی
استعمل رجلا علی الیمن فوفد علیہ و علیہ حلۃ مشہرۃ و ھو مرجل دھین
فقال اھکذا بعثناک ثم امر بالحلۃ فنزعت عنہ والبس جبۃ صوف ثم سال
عن ولایتہ فلم یذکر الا خیرا فرد علی عملہ ثم وفد الیہ بعد ذلک فاذا ھو

اشعث مغبر علیه طلاس فقال ولا کل هذا ان عاملنا الیس بالشعث
والعافی کلو واشربوا وادهنوا انکم لتعلمون الذی اکره من امرکم در حدیثی ست
که هر آینه عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنه عامل مقرر کرد مردی را بر ملک یمین پس بیاید
بر عمر رضی اللہ تعالی عنه و بران مرد لباس شهرة بود و حال آنکه آن مرد موی را شانه
کرده بروغن مالیده بود پس گفت عمر رضی اللہ تعالی عنه آیا چنین فرستاده بودیم ترا پس
امر کرد بلباس او پس برکشیده شد از بر آن مرد و پوشانیده شد آن مرد را پیراهن پشم
پس تر پرسید عمر رضی اللہ عنه از حال ولایت او پس ذکر نکرد مگر بهتر را پس باز گردانید او را
بر عمل او پس تر بیاید آن مرد بسوی عمر رضی اللہ عنه بعد از ان پس بود آن پریشان موی گرد
آلود که بر وی پلاسی بود پس گفت عمر رضی اللہ تعالی عنه و نه همه این حال یعنی بالکل اینچنین
پریشان حال نباید شد هر آینه عامل ما نیست پراگنده حال و درازه دار پریشانی بخورید و بنوشید
و روغن بمالید هر آینه شما میدانید آنچه مکروه و ناپسند میدارم از کار شما و از آنجمله در مستدرک
حاکم و در تفسیر در منثور در تفسیر سورهٔ یوسف و در در مختار و در رد المحتار و طحطاوی هر دو
حاشیه در مختار در کتاب الحواله از بحر الرائق از ابی هریره مع اختلاف الفاظ آورده اند که
گفت ابو هریره رضی اللہ عنه استعملنی عمر علی البحرین ثم نزعنی وعزمنی باثنی عشر
الفا ثم دعانی بعد الی العمل فابیت فقال لم وقد سال یوسف العمل وکان خیرا
منك فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیة وانا اخاف ان اقول
بغیر حلم وان افتی بغیر علم وان یضرب ظهری ویشتم عرضی ویوخذ مالی
عامل مقرر کرد مرا عمر رضی اللہ تعالی عنه بر بحرین پس تر معزول کرد مرا و تاوان کرد مرا دوازده هزار
پس تر خواند مرا بعد از ان بسوی عمل پس ابا کردم من پس گفت برای چه یعنی انکار چرا میکنی و حال آنکه
درخواست کرد یوسف عمل را و بود بهتر از تو پس گفتم که یوسف نبی پسر نبی پسر نبی است و من پسر امیه
هستم و من میترسم از ین که سخن کنم بغیر علم یعنی به نسبت کسی بدرشتی و سختی بیجا از ین سر زد شود

وفتوی دہم بغیر علم وزدہ شود پشت من وریختہ شود آبروی من وگرفتہ شود مال من واین لفظ
رد المحتار وطحطاوی ست بعد از نقل این حدیث در رد المحتار وطحطاوی میگوید کہ شاید
مذہب ابی ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ ہمین باشد کہ عمال را گرفتن ہدیہ جایز ست بخلاف مذہب
عمر رضی اللہ عنہ کہ نزد او جایز نبود پس ازین جہت بر ابی ہریرہ مصادرہ کرد انتہی وحدیث
مذکور در مستدرک حاکم بدین لفظ است کہ گفت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ قال لی عمر
یا عدو اللہ وعدو الاسلام خنت مال اللہ قال قلت لست عدو اللہ ولا
عدو الاسلام ولکنی عدو من عاداہما ولم اخن مال اللہ ولکنہا اثمان ابلی وسہم
اجتمعت قال فاعادہا علی واعدت علیہ ہذا الکلام قال فغرمنی اثنا عشر
الفا قال فقمت فی صلاۃ الغداۃ فقلت اللہم اغفر لامیر المومنین فلما کان
بعد ذلک ارادنی علی العمل فابیت علیہ فقال لم وقد سأل یوسف العمل وکان
خیرا منک فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیمۃ وانا اخاف
ثلاثا واثنین قال ولا تقول خمسا قلت لا قال فاہن قلت اخاف ان اقول بغیر
حلم وان افتی بغیر علم وان یضرب ظہری ویشتم عرضی وان یوخذ مالی
بالضرب گفت مرا عمر ای دشمن خدا ودشمن اسلام خیانت کردی تو در مال خدا یعنی گفت مرا
عمر بعد از آوردن مال از بحرین ابو ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ میگوید کہ گفتم نیستم من دشمن خدا
ونہ دشمن اسلام ولیکن من دشمنم کسی را کہ دشمنی کند آن ہر دو را وخیانت نکردہ ام مال خدا را
ولیکن اینہا ثمن اند کہ مبتلا گشتہ ام من بدانہا وحصہہای خلائق اند کہ جمع شدہ اند یعنی از دست
من ابو ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ میگوید کہ پس اعادہ کرد عمر رضی اللہ تعالی عنہ این
کلمات را بر من واعادہ کردم من بر وی این کلام میگوید کہ پس تاوان کرد عمر رض دوازدہ ہزار
پس باستادم در نماز صبح پس گفتم ای بار خدایا بخش امیر المومنین را پس ہرگاہ شد بعد از آن
خواست کہ تفویض سازد مرا بر ان عمل پس ابا آوردم بر وی پس گفت چرا در حال آنکہ بدرستی درخواست کرد

(ابن امیمہ)

تمہ

یوسف عمل را بود بہتر از تو پس گفتم کہ ہر آئینہ یوسف نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی است و من ابن امیہ
ہستم و من میترسم و می اندیشم سہ و دو را گفت نمیگوئی کہ پنج را گفتم ای گفت پس آن کدام پنج
گفتم میترسم کہ بگویم سخنی بغیر علم و آنکہ فتویٰ دہم بغیر دانستن و آنکہ زدہ شود پشت من و آنکہ دشنام
دادہ شود یعنی ریختہ شود آبروی من و آنکہ گرفتہ شود مال من بزدن یعنی برند و مال
بگیرند و از شواہد این حدیث ست آنچہ در ازالۃ الخفا گفتہ قال ابو یوسف حدثنی
المجالد بن سعید عن عامر عن المحرر بن ابی ہریرۃ عن ابیہ ان عمر بن الخطاب
رضی اللہ تعالیٰ عنہ دعا اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال اذا لم
تعینونی فمن یعیننی قالوا نحن نعینک فقال یا ابا ہریرۃ ائت البحرین وہجر
ائت العام قال فذہبت فجئت فی آخر السنۃ بغرارتین فیہما خمسمائۃ الف فقال
عمر ما رایت مالا مجتمعا قط اکثر من ہذا فیہ دعوۃ مظلوم او مال یتیم
او ارملۃ قال قلت لا واللہ بئس الرجل انا اذا ان ذہبت بالمہنا وانا
بالمؤنۃ گفت ابو یوسف حدیث کرد مرا مجالد بن سعید از عامر از محرر بن ابی ہریرہ از پدر او
یعنی از ابی ہریرہ کہ ہر آئینہ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ بخواند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم را پس گفت ہرگاہ کہ مددگاری نکنید شما مرا پس کدام کس اعانت و مددگاری نماید مرا پس
گفتند یاوری خواہیم کرد ترا پس گفت ای ابا ہریرہ برو بسوی بحرین و ہجر باز بیا امسال میگوید ابو ہریرہ
رضی اللہ تعالیٰ عنہ پس رفتم یعنی بسوی بحرین بر عاملی پیشتر آوردم عمر را در آخر ہمان سال دو غرارہ یعنی از
بحرین باز آمدم بسوی عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ در آخر ہمان سال دو غرارہ آوردم کہ در آن ہر دو پنج
لک بود یعنی از درہم یا غیر آن از سیم یا زر پس گفت عمر رضی اللہ عنہ ندیدم من مالی در جایی مجتمع
شدہ گاہی زیادہ ازین کہ در آن دعای مظلوم یا مال یتیم یا زنان بیوگان باشد ابو ہریرہ رضی اللہ
عنہ میگوید کہ من گفتم نی واللہ بد ست مردی کہ من ستم اگر بروم یعنی بسوی عمل تو بآسایش و بہترے
باشی و من در سختی و مشقت از آنجملہ آنکہ واقدی در فتوحات شام نوشتہ کہ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ

در نامه جواب ابوعبیده ابن الجراح سر لشکر شام بنگاشت که اما بعد وصل کتابک
وفهمته من شرب الخمر فاجلده ثمانین جلدة ولعمری ما یصلح لهم الا الشدة والقهر
ولقد کان حقهم ان یحسنوا نیاتهم ویراقبوا ربهم عز وجل ویعبدوه ویومنوا به
ویشکروه فمن عاد فاقم فیه الحد صاحب صولت فاروقی در ترجمه این عبارت نوشته

که بعد از سلامم بآن نامدار
چنین باد واضح بران هوشیار
که آمد کتاب تو وپی سخن
بمضمونش واقف شد این انجمن
دگرانچه در باب میخوارگان
نوشتی وجستی ز فتوی نشان
کنون هر که از بعد بر شرب خمر
شتابد بخواهش بتاکید امر
دران محفل وجمع خیر وشر
دحکم شریعت نه پیچیده سر
سوی کس فرا جرای حکم اله
میفگن بهیل وبرافت نگاه
بتادیب این جرمش از زور شت
بزن تا بهشتاد دره به پشت
بخالی کنی شان از ان سیم وزر
بده توبه شان ازچنان شور وشر
چو تائب شدند از فساد وبدی
بخوان شان سوی طاعت ایزدی
چو پامال ست شان بر ضلالت کشان
ادب کن بتعزیر پامال شان
بر آرآن همه سیم وزر شان زشت
که فقر ست سوی انگریبر در شت
بتهلیل وتکبیر وتحمید رب
بفرمائی شان سال مه روز وشب

از انجمله آنکه در روضة الاحباب ست که چون فتح قنسرین بمعونت وجلادت خالد بن الولید میسر شد
اشعث بن قیس کندری قصیده غرا در مدح خالد انشا کرده واو را تهنیت نمود خالد ویراده هزار
درهم بر سبیل صله وانعام بداد چون این خبر بسمع امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید از خالد بغایت
نا خوش گشته با بوعبیده نامه نوشت که باید که خالد بن ولید را از قنسرین نزد خود خوانی ودر مجمع
اعیان لشکر خویش او را بایستانی وفرمائی تا عمامه از سرش باز کنند واو را بهمان عمامه مقید سازند
وطاقیه نیز بر سر او نگذارند واز وسوال کنند که آن ده هزار درهم که با شعث انعام کرده از کجا بوده
اگر گنجی یافته واز ان گنج دل او را بآن مبلغ بی رنج گردانیده اقرار بجنایت وخیانت خویش نموده
باشد واگر از مال خود عطا کرده بتحقیق که طریق اسراف سپرده وخود را در زمره تهدید والله لا یحب
المسرفین در آورده وعلی ای حال ویرا از حکومت وشغلیکه دارد معزول کردن چون عمر

بمن که متعلق به وبود و در نقل و اشتغال خود گردانی ابوعبیده بموجب فرموده عمل نموده خالد را طلبیده و از وی پرسید
خالد ساکت شد بلال از حضار مجلس ابوعبیده برخاست و دستار از سر خالد برداشت و در گردنش کرده و گفت حکم
امیر المؤمنین برین نمط صادر گشته تا جواب نگوئی ترا باین طریق بدارند و ابوعبیده باز از خالد جواب طلبید گفت
از مال خویش داده ام پس ابوعبیده خالد را بمدینه روان گردانید چون بمجلس جناب خلافت مآب آمد بنفس نفیس خود
باز از وی استفسار فرمود که این مال و ثروت از کجا بود که ده هزار درهم بیک بار بیک کس میدهی خالد جواب داد که از غنیمت شمشیر
و غنیمت حلال است امیر المؤمنین عمر فرمود تا باقی مال خالد را تقویم کردند هشتاد هزار درهم بود شصت هزار بار گذاشتند
و بست هزار از برای بیت المال ضبط گردانند انتهی و همچنین است در تاریخ عمری و جنگنامه صحابه و بالا مذکور شد که
حضرت شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی قدس سره در ازالة الخفا می نگارند که محصل درین باب آنست که عمر رضی الله تعالی
تعزیر بالمال میکرد و درین باب احادیث مرفوعه و موقوفه بسیار وارد اند انتهی پس این احادیث هم موید قول مجوزان
تعزیر بالمال اند و بر همین مبنی است آنچه در حماویه گفته التعزیر یکون بالقتل والحبس والازعاج عن الدار
واخذ المال وغیرها انتهی و در مختار الفتاوی از امهات الفتاوی نقل کرده و در برجندی شرح مختصر
وقایه گفته که التعزیر باخذ المال جائز وقیل انه مروی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی و فی الخلاصة التعزیر
باخذ المال ان رای الامام او الوالی مصلحة جائز و مباح و من جملة ذلک رجل لا یحضر الجماعة یجوز
للتعزیر باخذ المال یباح لهم ذلک انتهی کلامه لیکن مستفاد از احادیث و اقوال فقها چنان میشود که بر قول
مجوزان عقوبت بالمال مال مصادره را باید از آخذ در بیت المال نهند چنانکه از بحر الرائق وغیره بالا نقل نموده شد
تا در حوائج مسلمانان صرف کرده شود ورنه سراسر ظلم است والله تعالی اعلم و علمه احکم

فرقان ترمذ [illegible] و یزدان | کراین نامه سیاه بپایان | روایات احادیث قویه | بنقل اندر سانید سنیه
چو اوراق نامه سنتر پریشان | همه در تعجیل تفریق پنهان | بسلک جمع در ترتیب آمد | مرتب گشته در ترکیب آمد
بسن یکهزار و دو صد و پنج ۱۲۹۵ | که او قرون بر خود بود و اهی گنج | درید و تا زند و در تسلیم جا دار | بهر شو بر تیغ لشکشنها صد انوار
بود بر سید پیغمبر درود م | بر آل و جمله اصحاب مکرم

تمت